

یکشنبه ١٧ اسفند ١٣٨٢ - ١٥ محرم ١٤٢٥- سال سوم - شماره٣٩ - ١٠٠٠ریال

وداعاً ولكن..

بقلم رئيس التحرير



قبل البدء، لابد أن أعودبكم قُرائنا الكرام الى كلمه العدد الأول الذى أصدرناه فى الأهواز قبل أربعه أشهر وأذكر البيت الذى قاله أحد الشعراءحول الصحافه وأهمّيتها عند الشعوب والبيت يقول فيه:

ان الصّحافه للشعوبِ حياه
والشعب من غير اللسان مواتَ
فهو اللسان المفُصح الذّرب الذى
ببيانه تتدارک الغايات

ولعل القارى الكريم يسأل لماذا جئت بهذا البيت ولماذا تريد العوده بنا الى العدد الأول وكلمتک فيه؟

كل ما هنا لک من أمر يتعلّق بالصحيفه ومِصداقيه هذا البيت الذى لو أردنا تطبيقه ومقارنه مع الواقع الذى نعيشه نحن فى هذا العصر، عصر التقدم، او عصر المعلوماتيه، أو سّمه ماشئت. يا ترى هل صحيح أن الشعب الذى لا توجد فيه صحفاً ينطق كلمته ويعّبرعن حاله من خلالهاويعكس ثقافته وتراثه وتاريخه ومكوّناته، هو شعب ميّت؟!

وهل اذا تعطلت لغه الصحافه عند ذلک الشعب الذى لا يمتلک منبراً آخراً سيصبح جثه هامده لا حراک فيه؟!

وهل كانت هذه الصحيفه أو غيرها من صحفنا المحليه لساناً للشعب وما هو الدور الذى لعبته فى فتره انتشارها؟!

وفى بعض الاحيان أتسائل مع نفسى يا ترى هل أدرک شعبنا وبعد هذه الأعوام كلّها أنه عليه أن يعرف أسباب تقدّمه والآليات التى تجعله يتقدم ويواكب ركب الحضاره والتقدم الذى يشهد ه العالم من حوله. ثم ماالذى قدّمه المثقف الذى ينتمى الى هذا الشعب من جهد وسعى نحو الرّقى والتقدم وهل كان موقفاً فى أداء ذلک الدّور؟ وهل كان الشعب متفاعلاً معه ومتفهماً له؟ هل كان البعض من المثقفين مُحقّاً فى وصفه للشعب بأنه متخلّف أو متأخّر أو تعبان أو ؟!

ثم هل كان المثقف صادقاً مع شعبه أو حتى مع نفسه؟

هناک الكثيرمن الأسئله التى لا نجدلها جواباً سوى اللّوم لأنفساً نحن الذى ندعى أكثر من اللّازم.

لا ادرى كيف أبدأبالكلام حول المشاكل التى كانت ومازالت تعانى منها صحيفتكم «صوت الشعب» خلال هذا المشوار الذى بدأناه معاً قبل شهور، حيث أدّت تلک المشاكل ألى اتخاذ قرار جديد حول اصدار الصحيفه وربّما وقف اصدارها بسبب الضعف المادى هذه المشكله التى لا ندرى كيف التخلّص منها عند القيام بالعمل الثقافى لصالح مجتمعنا.

لاشک أنّ النبأ هذا سيكون مؤلماً بالنسبه للكثير من أبناء شعبنا وخاصه من رافق الصحيفه منذ اصدارعددها الأول وكتّابنا وشعراءنا الأعزّاء والقّراء الأكارم فنحن نعرف الكثير منهم، ونعرف أنّ الصحيفه لها قرّاءها المتلهّفين الذين ينتظرون اصدارها بفارغ الصّبر ويعدّون اللحظات للقاءها،ويحتفظون بأرشيفها بالاضافه الى الكثير من الاخوه والأخوات الذين يبتاعون نسخاً كثيره ويوزّعونهاعلى الآخرين من أجل دعم الصحيفه والاسهام فى تأمين مادتها فلكل هؤلاء الشكر الجزيل والامتنان الوافر وشكرالله مساعيهم. كما يجب أن أشير الى موضوع مهم و هو أنّ صوت الشعب تقع فى المرتبه الثانيه بعد جريده «همسايه ها» اليوميه من جهه البيع والمخاطبين وهذا ما تثبته الاحصا ئيات عندنا وما يشهد به باعه الصحف والحمد لله.

لا أريد أدخل فى تفاصيل المشاكل التى تعانى منها صوت الشعب وكيف بدأنا العمل فى اصدارها ثانيه لأن الحديث ذو شجون ولكننى أكتفى بعرض موجز لكى يطلع الاخوه على طبيعه عملنا المُضنى والشاّق.

أجل اخوتى بدأنا عملنا فى مكتب صوت الشعب فى الأهواز والصحيفه لا تملک درهماً سوى «الموكيت الأخضر» المفروش فى مكتبها وبعد فتره ولله الحمد تبّرع لنا بعض الاخوه بكراسٍ وطاوله وجهاز فكس ومبالغ لشراء بعَض الحاجيات . ثم استنجدنا بالكثير من الاخوه أصحاب المال والمناصب ومُدّعى خدمه الثقافه والشعب ولكن لا ناصرولا معين سوى الوعود الكاذبه والاجابات البارده واستّمر الحال على هذا المنوال الى أن استطعنا ابتياع جهاز كومبيوتر واحد بمساعده أحد الاخوه الغيارى بالاضافه الى جهاز حاسوب آخر موديل قديم جداً أعطتنا اياّه أمانه احدى المؤسسات الثقافيه وهكذا صدرت الأعداد الماضيه التى كان العدد الواحد منها يكلفنّا سهر ثلاث ليال أو أكثر، بسبب ضعف الامكانيات وقلّه الكادر الذى يعمل فى الصحيفه .

فصحيفتنا لا تملک سوى اثنين من الكادر الفنّى الذى يعمل فيها ولا أدرى هل توجد فى العالم صحيفه تصدر بواسطه جهاز حاسوب واحد وثلاثه عاملين فقط؟!! ولا أدرى هل توجد فى العالم صحيفه لا تستطيع شراء كاميرا تصوير أو مسجل صوت وهذه أبسط امكانيات الصحفيين؟!!

أجل ورغم كل هذه المشاكل والمعانات كُنّا حريصين على اصدار الصجيفه بالصوره المنتظمه والكيفيه المناسبه وكما يجب الاعتراف بأنّها لم تكن تليق بمستوى هذا الشعب ومثقّفيه وكتّابه ورغبه القّراء الأكارم ولكننا كنّا ومازلنا نرغب فى التطوير التجديد والتنّوع فى المواضيع والصفحات والأعمده هذا بالاضافه الى أننّا لم نحتكر الصحيفه فى قبضه تيّار او مجموعه تنتمى الى اليسار فقط أو الى اليمين كما يقولون: فالصحيفه كانت منبراً حراً لكل الأقلام الشريفه والتى يسعى أصحابها من أجل خدمه المجتمع واصلاحه.

ربُما يسأل القّراء لماذا لم تمدّوا يدا العون الى اخوتكم واخواتكم النّواب فى المجلسين وغيرهم من المسئولين الذين طالما يهتفون بتلک الشعارات الرنّانه في سبيل نصره المثقفين وخدمه الثقافه !!

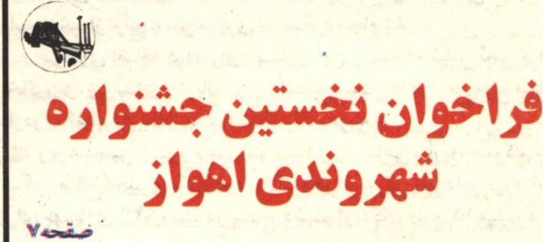
فلا يسعنى هنا أن أقول فى هذا الشأن الاّ أننى لدّى الكثير الكثير من الكلام الذى لا بدّ وأن يأتى ذلک اليوم الذى أقوله بكل صدق وصراحه لكى يعرف الشعب النوايا والخفايا عند البعض من الذين منحهم الثقه والأمانه للنيابه عنه ولخدمته.

كما أننا لا ننسى فضل بعض الدوائر الحكوميه التى ساعدتنا فى اعطاء الاعلانات وعلى رأسها بلديه الأهواز . اخوتى الكرام أخواتى الماجدات لا أطيل عليكم وأختم المقال بهذا النبأ وهو أنّ صحيفتكم «صوت الشعب» عاجزه عن الاصدار أسبوعياًّ بسبب الظروف الماليه الصعبه ولا نريد أن نجعل هذا العدد الوداع ولكنّنا نعدكم بأننا نسعى وبمساعدتكم أن نستمر فى عملنا الثقافى واصدارها حتى ولو أصدرنا عدداً كل أسبوعين أو فى الشهر عدد كما كانت عليه فى السابق.

وأختم كلمتى مودّعاً لكم بهذين البيتين:

أودَّعكم وأودعُكم جنانى
وأنثرُ عبرَتى نثر الجمُان
وقلبى لا يُريدُ لكم فراقاً
ولكن هكذا حُكمُ الزّمان

الى لقاء آخر ان شاءالله تعالى..



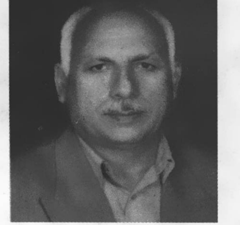




مقام وارزش زن در ایران باستان و معاصر:

قسمت ششم

موسی سیادت



آداب واخلاق پارسیان:

ویل دورانت مورخ بزرگ آمریکائی در کتاب «تاریخ تمدن»ج۱ :۴۲۴-۴۲۳ و۴۳۱تا۴۳۳ درمورد ویژگیهای خاص پارسیان قدیم می نویسد:« آنچه مایه شگفتی می شود این است که مردم ماد و پارس با وجود آن دینی که داشتند ،تا چه حدبی رحم بودند.بزرگترین شاه ایشان داریوش اول درکتیبه بیستون (بیست ستون) چنین می گوید: فرورتیش دستگیرشد و او را نزد من آوردند،گوشهاوبینی وزبان او رابریدم وچشمهای اورادرآوردم ! او را دردربارمن به غُل وزنجیر کردند، تاهمه مردم اورا ببینند.بعداورابه اکباتان بردم وبه دارآویختم واهورمزدا یاری خودرابه من عطا کرد،به اراده ی اهورمزدا قشون من برقشونی که از من برگشته بود پیروز شدو«چیترتخم» را گرفته نزدمن آوردند.من گوشهاوبینی او را بریدم وچشمهای اورا برکندم. اورا در دربار من در غل وزنجیر داشتند ، وتمام مردم اورا دیدند. بعد به امر من در«أربل» (احتمالاً اربیل عراق امروز) اورامصلوب کردند. داستانهایی که«پلوتارک»مورخ یونانی درسرگذشت «اردشیردوم»وحوادث اعدامی که به فرمان وی صورت گرفته ، نقل می کند،نمونه های خونینی را ازاخلاق وخوی شاهان پارس رادردوره ی اخیر آنان نشان می دهد. برکسانی که خیانت می ورزند هیچگونه رحمت وشفقتی روانمی داشتند. این گونه اشخاص وپیشوایان ایشان رابه دارمی آویختند. پیروانشان را چون بنده می فروختندوشهر هاشان را غارت وچپاول می کردند، وپسرانشان را أخته می ساختند، ودخترانشان رابه اسیری می بردند و می فروختند. دراین اواخر نیز پادشاهانی همچون نادرشاه افشار و آغامحمد خان قاجاراسیران خودرا «مُثله» می کردند،وسپس فرمان قتل عام صادر می نمودند،ودر صورت مقاومت اهالی شهر هادربرابر حمله ی «ددمنشانه نادرشاه» ایشان فرمان تجاوز به «دختران» وزنان این شهر رابرای سپاه خودبه مدت سه روز صادر می کرد!!«از سرزنشهای سختی که «اوستا» درباره عمل «لواط» می کند تا حدی گفته ی هرودوت مورخ یونانی راتأیید می کند. هرودوت می گوید: پارسیان أمرد بازی را از یونانیان آموخته اند.»

از سرزنشهای سختی که اوستا ،درباره ی عمل لواط می کند، تا حدی گفته هرودوت تأیید می شود. اوستادر چند جا تکرار می کند که این گناه زشت قابل آمرزش نیست وهیچ چیز آن را پاک نمی کند.البته شریعت زردشت چنان نبود که بی شوهر ماندن دوشیزگان وزن نگرفتن پسران عزب (مجرد) را تشویق کند،ولی تعدد زوجات واختیار کردن همخوابگان وکنیزکان مجازشمرده می شد .واین از آنجهت بودکه دریک اجتماع که اساس آن بر سپاهی گری ونیروی نظامی قراردارد،احتیاج به آن هست که هر چه ممکن چنین نیست فضیلت دارد. و مردی که خانواده ای را سرپرستی می کند بر آن که خانواده ندارد،فضیلت دارد،ومردی که پسران فراوان داردبرآن که چنین نیست فضیلت دارد. وثروتمند برتراز مردی است که ثروت ندارد. این هاهمه مقیاسهایی است که مقام اجتماعی متعارف میان ملت های مختلف را تعیین می کند.خانواده در نظر آنان مقدس ترین سازمان اجتماع به شمار می رفت . زردشت از اهورا(خدا) پرسیده بودکه،«ای مقدس دادارگیتی جسمانی» آیا دوم ، خوشترین جای زمین کجاست؟پس اهورمزدا گفت:هر آینه جائی که مرد مقدس خانه ای بسازد که دارای آتش وگاو وگوسفند وزن وفرزند واهل بسیار باشد. پس از آن ،گاو وگوسفند بسیار وآرد بسیار وعلف بسیار وسگ بسیار و زنان بسیار!!وبچه های بسیار! وآتش بسیار واسباب زندگی خوب بسیار باشد.»

در آئین زردشت ،چون فرزندان به سن رشد می رسیدند،پدرانشان اسباب کارزناشوئی ایشان رافراهم می ساختند . دامنه ی انتخاب همسر وسیع بود،زیرا چنانکه روایت شده ازدواج میان خواهر و برادر،پدر ودختر، مادر وپسر معمول بوده است .کنیزک وهمخوابه گرفتن عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص ثروتمندان بود. اعیان واشراف . چون برای جنگ به راه می افتادند،پیوسته دسته ای از این همخوابگان با خود همراه می بردند. شماره ی کنیزکان حرم شاهنشاهی رادر دوره های متأخر شاهنشاهی میان ۳۲۹و ۳۶۰ گفته اند، چه در آن زمان عادت بر این جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا،هیچ زنی از زنان حرم دوبار همخوابه ی شاهنشاه نمی شد!

«ظاهراً زنان وابسته به طبقات متوسط ومحروم برای امرار معاش وتأمین زندگی دوشادوش مردان در کارهای کشاورزی ودیگر امور اقتصادی شرکت مؤثر داشتند ،وجز زنان وابسته به طبقات ممتاز دیگر زنان اسیر حجاب وپرده پوشی نبودند. هرودوت می گوید:« ایرانیان از مللی هستند که به زودی وبامیل،از ملل دیگر تقلید می کنند(التقاطی) فی المثل: آنها أمردبازی را از یونانیان آموختند. آنها با داشتن چندین زن قانونی ،می توانند چندین زن غیر عقدی خریداری کنند.»کنت کورث ،مورخ دیگر یونان،ضمن توصیف جهانگشائی « اسکندر» از حرم کورش یاد می کند،و می نویسد:« دردنبال قشون شاه تمام زنان قصر ملکه بااسب حرکت می کردند،وزنان غیر عقدی شاه که به ۳۶۵نفر (به تعداد ایام سال) بالغ می شدند ،با پای پیاده به دنبال ملکه در حرکت بودند»ویل دورانت در جلد اول «تاریخ تمدن » صفحه (۵۵۲) راجع به ایرانیان قدیم می نویسد: «پس از داریوش اول مخصوصاً طبقه ی ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کارکردن ناچار از آمدوشد در میان مردم بودند، آزادی خود را حفظ کردند. ولی در مورد زنان دیگر ، گوشه نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود ، رفته رفته امتداد پیدا کرد ،وسراسر زندگی اجتماعی شان رافرا گرفت. واین أمر خود بر مبنای پرده پوشی در میان مسلمانان به شمار می رود . زنان طبقات بالای اجتماع جرأت آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش دار از خانه بیرون بیایند .وهرگز به آنان اجازه داده نمی شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهر دار حق نداشتند،هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقشهایی که ازایران باستان برجای مانده هیچ صورت زن دیده نمی شود ونامی ازایشان به نظر نمی رسد.»

درایران باستان ،فرزند داشتن نیزمانند ازدواج ازموجبات بزرگی وآبرومندی بود پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند ودر جنگها به کار شاهنشاه می خوردند ولی دختران طرف توجه نبودند

از سوی دیگر، استاد مرتضی مطهری در کتاب :« مسئله حجاب» صفحات(۷-۶) چنین می نگارد:«.. چنانکه ملاحظه می شود ، حجاب سخت و شدیدی در ایران باستان حکمفرما بوده حتی پدران وبرادران نسبت به زن شوهر دار نامحرم شمرده می شدند. به عقیده ویل دورانت ، مقررات شدیدی که طبق رسوم وآئین کهن مجوسی(زردشتی) درباره ی زن حائض اجرا می شده که دراتاقی محبوس بوده همه از او در مدت عادت زنانگی دوری می جسته اند. واز معاشرت با او پرهیز داشته اند بسبب اصلی پیدا شدن حجاب در ایران باستان بوده است . در میان یهودیان نیز چنین مقرراتی درباره ی زن حائض اجرامی شده است.» همچنین در بین قوم مندائی (صابئی ها)نیز چنین است:«هنگامی که زن صُبی (مندائی)وضع حمل نمود ، بر طبق آداب ورسوم کیش خود،باید چهل روز با کودک شیر خوار خود در اتاق به تنهائی زندگی کند وکسی حق ندارد به اتاق او رفته دست به بدن او یا فرزندش بگذاردیا نزدیکی کند. واگر بخواهند غذائی به او بدهند باید با مسافتی دور غذا رادر اختیار زن زائر قرار دهند. پس از پایان چهل روز در حضور روحانی بزرگ ، مادروبچه (نوزاد) به کنار رودخانه می روند مادر بالباس سفیدبچه رابغل می کندو درآب فرو می رود. پس ازآن مادر وفرزندپاک شده تلقی می شوند،ومی توانند مانند دیگران به زندگی عادی خودادامه دهند.»(۲)

« برخلاف یهودیان وایرانیان ومندائی ها،زن حائض دراسلام فقط از برخی عبادات واجب نظیر نماز وروزه معاف است.وهم خوابگی با او نیز در مدت عادت زنانگی جایز نیست. ولی زن حائض از نظر معاشرت با دیگران هیچ گونه ممنوعیتی ندارد که عملاً مجبوربه گوشه نشینی شود.» (۳)همچنین ،ویل دورانت معتقداست که:« حجاب به وسیله ی ایرانیان پس از مسلمان شدنشان در میان مسلمانان رواج یافت وهم مدعی است که ترک هم خوابگی با زن حائض ،درحجاب زنان مسلمان لااقل درگوشه گیری آنان مؤثر بوده است (۴)

سپس ویل دورانت درج ۱۱: ۱۱۲ « تاریخ تمدن » می افزاید:« ارتباط عرب با ایران از موجبات رواج حجاب ولواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دلفریبی زن بیم داشتند و پیوسته دلباخته ی آن بودندونفوذ طبیعی وی را با تردید معمولی مردان درباره ی عفاف و فضیلت زن تلافی می کردند« عمربن خطاب » به قوم خود می گفت :با زنان مشورت کنند وخلاف رأی ایشان رفتار کنند. ولی به قرن اول هجری مسلمانان زن رادر حجاب نکرده بودند. مردان وزنان با یکدیگر ملاقات می کردندودر کوچه هاومعابر پهلوبه پهلوی می رفتند ودر مسجد با هم نماز می کردند.حجاب وپرده داری درایام ولیددوم (۱۲۶-۱۲۷ هجری) معمول شد. گوشه گیری زنان از آنجا پدید آمد که در ایام حیض ونفاس برمردان حرام بودند.» ودر صفحه (۱۱۱) می نویسد: پیغمبراز پوشیدن جامه ی گشاد نهی کرده بود، اما بعضی از عربان این دستوررانادیده می گرفتند. همه ی طبقات زیورهائی داشتند. زنان پیکر خودرابه نیم تنه و کمربند برّاق وجامه ی گشاد و رنگارنگ می آراستند. موی خود را به زیبائی دسته می کردندیا به طرف سر می ریختند،یا به دسته ها بافته به پشت سر می آویختند.

وگاهی اوقات با رشته های سیاه ابریشم نمایش آنرا بیشتر می کردند. پس از سال ۹۷ هجری چهره ی خویش را از زیر چشم به نقاب می پوشیدند.

از آن پس این عادت هم چنان رواج بود.» ویل دورانت در ج ۱۰ :۲۳۳ « تاریخ تمدن» راجع به ایرانیان باستان چنین می گوید: « داشتن متعه بلامانع بود، این متعه ها مانند معشوقه های یونانی آزاد بودندکه درمیان مردم ظاهر ودر ضیافت مردان حاضر می شدند. اما زنان قانونی معمولاً در اندرون خانه نگهداری می شدند. این رسم دیرین ایرانی به اسلام منتقل شد.(۵)

« درایران باستان ،فرزند داشتن نیز مانند ازدواج از موجبات بزرگی وآبرومندی بود. پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتندودر جنگها به کار شاهنشاه می خوردند. ولی دختران طرف توجه نبودند.

چه به خانه ای جز خانواده خود می رفتند . وکسانی جز پدرانشان ، از ایشان بهره مند می شدند. از گفته های ایرانیان قدیم دراین باره یکی این است که « پدران از خدا مسئلت نمی کنند که دختری به ایشان روزی کندو فرشتگان دختران رااز نعمتهائی که خدا به آدمی می بخشیده به شمار نمی آورند. شاهنشاه هرسال برای پدرانی که پسران متعدداشتند هدایایی می فرستاد. تو گوئی بهای خون آن فرزندان را از پیش می پرداخت . زنان شوهر دار یادوشیزگانی راکه از راه زنا باردارمی شدندودرصددسقط جنین بر نمی آمدند، ممکن بود ببخشند. چه بچه انداختن در نظر ایشان بدترین گناه بود ومجازات اعدام داشت. در یکی از تفسیرهای زردشتی قدیم بنام«بندهش» وسایل جلوگیری از باردار شدن ذکر شده،ولی مردم رااز توسل به آنها برحذر داشته است. از جمله مطالبی که درآن کتاب آمده یکی این است، درباره ی أمر توالدوتناسل در کتاب مقدس چنین آمده است:که چون زن از حیض پاک شود،تاده شبانه روز آماده ی آن استکه چون با مردی نزدیکی کند باردار شود. فرزندان تاسن پنج سالگی به اختیار مادر وازپنج تاهفت سالگی سرپرستی پدر بودند،و دراین سن به مدرسه داخل می شدند. تعلیم وتربیت در ایران باستان غالباً منحصر به فرزندان اعیان وثروتمندان بود. وفرزندان دهقانان وفقرا از تحصیل کردن محروم بودند. واین کارمعمولاً به وسیله کاهنان (روحانیان) صورت می گرفت. یکی از اصول رایج آن بودکه محل مدرسه نزدیک بازار نباشد،تادروغ ودشنام وتزویری که در آنجا رایج استمایه ی تباهی حال کودکان نشود.(۶)

مقام زن ها نزد پارتی ها «اشکانیان»(دوره فرمانروائی یونانی ها بر ایران)-دراین دوره فئودالی ساختار جامعه بر مبنای قبیله ای بوده « مقام زنان دراین دوره پست تر از مقام آنها نزد مادی هاوپارسی ها بود. یکی از خصائص دوره ی اشکانی (یونانی) عدم ملاحظه ی زنها در امور دولتی است که بر خلاف بعضی از شاهان هخامنشی دراین دوره نفوذ حرمسرا وخواجه سرایان در امور درباری ودولتی هیچ دیده نمی شود (چراکه فرمانروائی دراصل از آن یونانی ها است) ، جنایاتی که در خانواده واقع می شد ، مثل قتل زن به دست شوهر ویا دختر بدست پدر وخواهر بدست برادر ویا جنایاتی ما بین پسران و برادران به عدلیه رجوع نمی شود

البته شریعت زردشت چنان نبود که بی شوهر ماندن دوشیزگان وزن نگرفتن پسران عزب (مجرد) راتشویق کند ولی تعدد زوجات واختیار کردن همخوابگان وکنیزکان مجاز شمرده می شد

وبایستی خود خانواده قراری در مورد این گونه جنایات بدهد.» این عمل ناشی از بافت قبیله ای بودن جامعه آن دوران بوده که هم اکنون نیز این شیوه ی واپسگرانه دربین برخی از قبایل وعشایر مرتجع ایرانی مشاهده می شود وزیر نظر خان یا شیخ بوده ودر دو دهه ی گذشته ستاد عشایر متولی حل وفصل چنین دعاوی می باشد.»

زیرا به عقیده ی پارتی ها این نوع جنایات به حقوقی عمومی مربوط نبود وتصورمی کردند که فقط به حقوق خانواده یا قبیله خلل وارد می آورد.»(۷)

«ازدواج ، اهتمام در پاکی نسب وخون خانواده ، یکی از صفات بارز جامعه ی ایرانی به شمار می رفت.تا حدی که ازدواج با محارم را جایز می شمردند،می گفتند،مزاوجت بین برادر وخواهر به وسیله « فره ایزدی » روشن می شود ، ودیوان رابه دور می راند. چنانکه در دوره ی هخامنشیان ، کمبوجیه دوم پسرکورش با خواهرش « آتوسا» وداریوش اول با خواهرش« پارمیدا»ازدواج نمود. همچنین داریوش دوم با خواهر خود « پاریساتیدا» ازدواج کرده بود.فرزند ایشان اردشیر دوم پس از مرگ زن اول خود با دو دختر خود « آتوسا » و « آمسترایدا » ازدواج کرد.»(۸)

گوتشمید ، از ازدواج با محارم عصر پارتیان می نویسسد ومی گوید : « فرهاد مادر خود « ته آموزااورانیا» را به زنی گرفت. واز سال دوم میلادی نقش زن وشوهر توأماً به روی سکه ها دیده می شود. چنین ازدواجی که « اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان به خصوص آن را تجویز کرده است بطور حتم باعث ناراحتی وعدم رضایت زیر دستان وافراد نشده بلکه پارا از این هم فراتر می توان گذاشت . وپیش بینی می توان کردکه فرهاد با این اقدام می خواسته دل روحانیان متنفذ زردشتی را بدست آورد.»(۹)

از سوی دیگر « تعدزوجات در نزد پارتی ها متداول بود. ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی توانستند داشته باشند.(ژوستن، کتاب ۴۱ بند(۳)) تعدد زنان غیر عقدی در میان آنها وبه خصوص خانواده ی سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند، زیرا زندگانی صحرا گردی پیشین آنها مانع از داشتن زنهای متعدد است. شاهان اشکانی زنم عقدی خود را از شاهزاده خانمها یا لاقل زنان پارتی انتخاب می کردند. زن قبل از فوت شوهرش نمی توانست شوهر دیگری انتخاب کند . یعنی طلاق جایز نبود. ومرد فقط در چهار مورد می توانست زن خود را طلاق دهد:

۱- وقتی که زن عقیمه باشد ۲- اگربه جادوگری می پرداخت. ۳- هرگاه اخلاقش فاسد بود۴- اگرایام قاعده رااز شوهر پنهان می کرد.

بعضی از مورخان خارجی ازدواج شاهان اشکانی را با اقوام و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر می کنند. چنین نسبتی رانیز هرودوت ،به کمبوجیه ، وپلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده اند.»(۱۰) بنا به گفته ی « پلوتارک» ۲۰۰ دستگاه تخت روان زنان غیر عقدی « سورنا» را حمل می کردند که بعضی از آنها بد عمل وعده ای از آنها خواننده یا سازنده ونوازنده بودند.»(۱۱) ادامه دارد..

پی نوشت:

۱-تاریخ اجتماعی ایران »مرتضی راوندی-ج۳: ۶۲۳-۶۲۲

۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان،نوشته : عباس میریان- ص(۴۲۱)

۳- مسئله حجاب ،نوشته : مرتضی مطهری- ص(۷)

۴- ردیف(۴)-ص(۸)

۵- ردیف (۴) -صص(۹-۸)

۶- ردیف (۱) جلداول- فصل سیزدهم -صص(۴۳۵-۴۳۴)

۷- ایران باستان،نوشته:حسین پیرنیا- ص۲۶۹۳)

۸- تاریخ ماد،نوشته: دیاکونف- ترجمه: کریم کشاورز-ص(۷۶۸)

۹-تاریخ ایران وممالک همجواران، نوشته: الفردفون گوتشمید- ترجمه :کیکاووس جهانداری-ص(۹۸)

۱۰- ردیف (۲) -ج۱:۵۸۷

۱۱- همان-ج۱:۵۸۴

اخبار

استخدام ۳۵۰۰نفر درمیدان نفتی آزادگان

به منظور عملیات اجرایی حفر وبهره برداری از میدان نفتی آزادگان ،سه هزار وپانصد نفر نیرو استخدام می شوند.

عبد الزهرا عالمی نیسی نماینده دشت آزادگان وعضو هیئت رئیسه کمیسیون انرژی با اعلام خبر فوق افزود:با پایان یافتن عملیات اکتشاف ۳۰۰ حلقه چاه نفت ،به زودی عملیات حفاری این چاهها آغاز وپیش بینی می شود که طی روزهای آینده فعالیتهای گسترده ای به منظور استقرار سایتهای اداری وتاسیساتی آغاز شود.

ایشان در مورد بکارگیری نیروی انسانی مورد نیاز این عملیات گفت: با توجه به اهمیت موضوع ،در درجه اول تمامی نیروهای بومی وجوان بیکار در شهرستان به هر میزان ،که نام نویسی برخی هم از قبل با تحویل مدارک انجام شده، به کار گرفته می شوند.

عالمی با اشاره به تاخیر در شروع عملیات حفاری میدان نفتی آزادگان وتوافقات بعمل آمده با ژاپن وشرکت شل گفت:

تنها عامل ومانع اصلی ژاپن برای نهایی کردن کردن قرارداد ، آمریکا بود که خوشبختانه با انعطاف مسؤلان ژاپنی ،بالأخره قرارداد نهایی امضا گردید . وی از بازدید چند روزه هیئت ژاپنی از میدان نفتی آزادگان در هفته آینده خبر داد.

قابل ذکر است که با کوشش و پیگیریهای دلسوزانه آقای عبدالزهرا عالمی در خصوص استقرار شرکت نفت در دشت آزادگان وتخصیص اعتبارات وزارت نفت ایشان گامهای مؤثری در بهبود وضعیت منطقه برداشتند.

برگزاری جشنواره شهروندی دراهواز

سرپرست روابط عمومی واموربین المللی شهرداری اهواز هدف از برگزاری این جشنواره را توسعه فرهنگ شهرنشینی با توجه به مهاجرت بی رویه به االین شهر عنوان کرد.

محمد صفری گفت: با توجه به وسعت ۲۵۰کیلومتری اهواز ومشکل عمده ارائه خدمات شهری ، تقویت فرهنگ شهرنشینی ،آموزش اصول شهروندی وخدمات شهری ،هزینه های جاری این بخش را به نحو قابل توجهی کاهش می دهد.

وی با بیان اینکه اهواز یک پازل ناموزون است، گفت: انجام فعالیتهای آموزشی در قالبهای مختلف باعث انسجام بخشیدن به ناهماهنگی هاودرنهایت هماهنگ کردن این پازل می شود.

دبیر جشنواره شهروندی برپایی نمایشگاه توانمندی های شهرداری اهواز، ایجاد کارگاههای آموزشی،نمایشهای خیابانی وصحنه ای کودک ،نمایشگاههای عکس وکاریکاتور،نقاشی دیواری وکارناوال شادی رااز برنامه های شهرداری دراین جشنواره عنوان کرد.

وی افزود: دراین جشنواره علاوه بر تشکلهاو N GO ها،از حضور ۱۵ هزار عضو طرح شهردارمدرسه برای آموزش استفاده می شود.

صفری اظهار امیدواری کرد: با توجه به نتایج خوبی که قطعا از این جشنواره به دست می آید،در سالهای آینده آن را گسترده تروجدی تردنبال می کنیم.

عدم ثبت نامهای مغایر با شئونات اجتماعی

مدیر کل اداره ثبت احوال استان خوزستان اعلام کرد : از پذیرفتن نامهایی که مغایر با شئونات اجتماعی وفرهنگ عامه باشد،خوداری می شود.حمید قناعتی گفت: علاوه بر فرهنگ لغات دهخدا،معین وبرهان قاطع هر ماه کمیته پنج نفری دراداره های ثبت احوال برای بررسی نامهای پیشنهادی شهروندان تشکیل می شود.

قناعتی مسؤلیت این کمیته را اینچنین بیان کرد: این کمیته علاوه بربررسی لغوی واژه های مضمون وتطبیق آن با فرهنگ اسلامی وارزشهای حاکم بر جامعه دررابطه با نامهای پیشنهادی اظهار نظر می کنند.

وی در مورد انتخاب اسامی محلی گفت: چنانچه واژه ها واسامی محلی با شئونات اسلامی واجتماعی مغایرت نداشته باشد، مورد پذیرش واقع می شود.

وی در پایان خاطر نشان کرد: شهروندانی که اسامی تحقیر کننده یا بی معنا داشته باشند می توانند با مراجعه به اداره های ثبت احوال در خواست تغییر نام دهند اما اسامی رایج ومصطلح غیر قابل تغییر است.

بهسازی روستاهای دشت آزادگان

رئیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی دشت آزادگان گفت: به منظور اجرای طرح هادی وایجاد محیط سالم برای روستاییان بخش مرکزی سوسنگرد ودیگر روستا های دشت آزادگان کار بهسازی روستاهای سویدانی، مگاصیص وابوسحاب از توابع بخش مرکزی سوسنگرد انجام شد.

عبیداوی اضافه کرد: برای بهسازی این روستا که شامل لجن برداری ،خاکریزی، زیر سازی ، کوپال ریزی وتسطیح است و۱۸ هزار متر مربع مساحت داردو ۶۰۰ میلیون ریال از اعتبارات بازسازی هزینه شد.

وی همچنین از شروع عملیات بهسازی روستاهی ساریه، حمودی مرعی ،سگور صالح، جلیزی یک ودو ، حلاف وهوفل شرقی خبر دادوافزود: امسال برای بهسازی ۴۲ روستا در سطح دشت آزادگان مبلغ ۱۵ میلیارد ریال اختصاص یافت.

۶۲ معکوس شمار در تقاطعهای اهواز نصب شد

معاون حمل ونقل وترافیک شهرداری اهواز اعلام کرد: ۱۶ تقاطع اهواز به ۶۲ نمایشگر معکوس شمار مجهز شده است.

به گزارش روابط عمومی وامور بین الملل شهرداری اهواز ، عبد النبی حمادی میزان کار انجام شده برای تعبیه نمایشگر ها را۷۶۸۱ نفر ساعت واعتبار هزینه شده را ۲۵۰ میلیون ریال عنوان کرد.

وی افزود : نمایش دقیق زمان باقیمانده ، نمایش زمان مسیر قرمز از ۹۹ تا ۱۹۹ثانیه ، استفاده از LED مناسب روز ،وضوح دید در روز وشب ، سهولت تعمیر وامکان دریافت اطلاعات زمان مسیر از سیستم فرماندهی هوشمند از جمله مزایای این نمایشگرهای معکوس شمار است.

به گفته وی ، با نصب نمایشگرهای معکوس شماررانده از زمان باقیمانده از چراغ قرمز تقاطع مسیر خود مطلع شده وبدون عجله در چند ثانیه آخر زمان قرمز شدن مسیر ، نیازی به گاز دادن بیهوده ندارد.

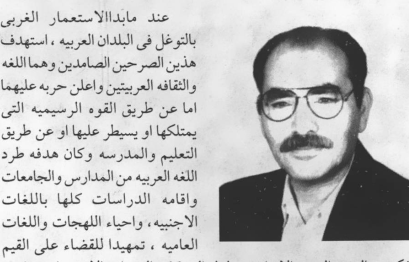
حمادی تاکیدکرد: نصب نمایشگرها باعث روانتر شدن ترافیک ، نظم وآرامش عمومی وجلوگیری از هدر رفتن سرمایه های ملی وآلوده شده هوا شده ودر نهایت تاثیر مثبت روانی بر جای می گذارد.

وی همچنین از تجهیزوسایل دکلهای کاربری ترافیکی در تقاطع چهار راه آبادان خبر داد وگفت : طراحی وتعویض این دکلها به منظور نوسازی تاسیسات ترافیکی توسط بخش مطالعات وپژوهش وامور اجرایی صورت گرفت.

گفتنی است کلیه فانوسهای سه شعله این تقاطع به صورت همزمان پس از چند سال تعویض شدوکار تعویض ونوسازی دکل دیگر تقاطعها در حال انجام است.

صمود الثقافه واللغه امام التحديات

قاسم كعابى



عند مابدا الاستعمار الغربى بالتوغل فى البلدان العربيه ، استهدف هذين الصرحين الصامدين وهما اللغه والثقافه العربيتين واعلن حربه عليهما اما عن طريق القوه الرسيميه التى يمتلكها او يسيطر عليها او عن طريق التعليم والمدرسه وكان هدفه طرد اللغه العربيه من المدارس والجامعات واقامه الدراسات كلها باللغات الاجنبيه، واحياء اللهجات واللغات العاميه ، تمهيدا للقضاء على القيم الفكريه والدينيه العربيه الاسلاميه ولهذه الحركات العدوانيه الاستعماريه، تاريخ طويل لا مجال لطرحه فى هذه الوجيزه.

ولما كانت اللغه العربيه هى الرباط الوثيق يجمع ملايين العرب والمسلمين على اختلاف اجناسهم ولغاتهم، فبدات محاولات الاحتلال الاجنبى لمختلف اقطار العالم العربى والاسلامى ، العمل على تمجيد نمو اللغه والثقافه العربيتين وغزوهما فى عقر دارهما والغاءهما فى مناطق نفوذ هما، بتغليب لغه وثقافه المستمر واحياء اللهجات ، لبث الفرقه والشتات فى المجتمع العربى الموحد. يقول الكاتب العربى عبدالكريم غلاب(لقد كانت لغه المستمر هى الوسيله الاولى لغزو الفكرى الاستعمارى ،دخلت بلادنا لا على انها لغه فكر وحضاره وثقافه ، ولكن على انها لغه رفع الاميه ولغه حديث ولغه غازيه تحل محل اللغه القوميه فى الحديث والكتابه والمعامله)وقد اشار الكثير من الباحثين ان الهدف من حرب اللغه العربيه وتمجيدها وتوقيفها عن الانتشار واعلا اللهجات القوميه ولغه المستمر هو الفصل بين العرب والمسلمين، ورفع شأن الثقافات القوميه الاقليميه وعزلها عن الفكر والثقافه الاسلاميه، الملتصقان

بالاسلام والقرآن.لا ننسى ان الاجنبى المحتل منذ ان وطات قدماه البلادالعربيه الى يومنا هذا قام بمطاردت اللغه والثقافه والفكر الاسلامى. العربى فى شمال افريقيا وآسيا وفى جميع البلدان الاسلاميه بلا هواده مستغلا وسائله الاعلاميه فى هذا المجال وسعى لتشويه وتحريف الثقافه واللغه ،حتى اصبح الكثير من النخبه والمثقفين العرب يلتقفون ما يبثه العدو حول ثقافتهم ولغتهم ، واتهمهم بالعجز وعدم استطاعتهم مواكبه التطور الكونى ،ولكن فى المقابل عند ما ندرس التوغل الاستعمارى فى البلدان الاسلاميه الاخرى وفرض لغته وهيمنته عليها مستخدما شتى الوسائل والآليات المتاحه فى تسميم الفكر والثقافه الاسلامتين ،وتنكشف لكل ذيعقل نواياالمستعمرين ، على انهالهم ولن تهتم ولن تكترث بمصالح هذه البلدان الفقيره والكادحه وانما تريد من هذا المنطلق استعبادهم واضطهادهم ثقافيا واقتصاديا مهما كلف الثمن ويصور الاستاد جلال عباس هذا الموقف الاستعمارى بعد دراسه متعمقه واقامه وافيه فى هذه المناطق حين يقول: (راى الانجليز ان الوسيله الوحيده لوقف تيار الثقافه العربيه وتاثير ها هو احياء الثقافات الافريقيه الاصليه وصبغها بصبغه قبليه اقليميه ، تساعد على اثاره التعصب واقامه المحليه المحدوده فى نطاق قبلى، ليستغلواهذه الروح فى اقامه سد فى وجه انتشار الثقافه العربيه التى يخشون منها على مركزهم ومصالحهم الاستعماريه) وما يعتقد الدكتور صبحى صالح (ان اللغه ظاهره انسانيه اجتماعيه ، كالعادات والتقاليد والازياء ومرافق العيش ، بل هى بين الظواهر الاجتماعيه كلها دليل نشاطها ووعاء تجاربها ، بها تستقضى الملامح المميزه لكل مجتمع)

فمن الواضح جدا عند ما يكون الغه هذا الشان والدور الاجتماعيين من حياه الشعوب وبخاصه وقوفها امام التحديات والغزاه الذين يحاولون تهديمها والسيطره عليها عن طريق اتهامها الضعف والشيخوخه، حتى يتملكون ابدالها بلغتهم او لا ، ثم فرض ثقافتهم على الشعوب الناميه عامه والعربيه خاصه، ومن هذا المنطلق يبدا الغزو الفكرى والثقافى للامم الفقيره وعرقلت مسيرتهم الاجتماعيه والفكريه تحت شعارات التنميه والتطور الحضارى والتقدم العصرى حتى يصبح زمام المبادره بايديهم دائما ، لان اللغه والفكر اى الثقافه التى تنشا من الفكر الجماعى للمجتعات ،فى تفاعل مبدع ومستمر ويشير محمد اركون (انى اعرف ان اللغه والفكر فى تفاعل مبدع ومستمر وكلاهما يستمد غذاءه المشترك وديناميكيته الخلاقه والحياتيه فى العالم العربى وياخذ بزمام امورها ويسيرها حسب ما تقتضيه مصالحه وابقاء الشعب متخلفا من مسيره التطور والرقى غارقا فى الترف واللهو ومهتما بالثقافه الاستهلاكيه للبضائع الغربيه اكثر منه بثقافه الاصليه ، هذا ما يتوخاه العزاه ومن اجل الوصول الى مثل هذه الاهداف الهدامه ، بدا تخطيطهم وبرمجتهم ووجهوا الى اللغه العربيه الحرب باسلوب دقيق ،هو اسلوب البحث الذى يحمل طابعا علميا براقا على يد المستشرقين وتركزت معارضتهم فى عده كلمات رددوها رجالهم ثم جاء بها اتباعهم من كتاب العرب ، فاعادوا ترديد ها وما يزالون (اللغه ملك لنا ونحن اصحاب التصرف فيها وليس رجال الدين) و(اللغه العربيه غير علميه، وصعبه التعليم وعلاجها ابتدال الخط العربى بلاتينى) وقد ظلت هذه الدعوات تطرح فى افق الادب العربى والفكر الاسلامى منذ اليوم الاول حين حمل دعوتهاويلكوس، وولمور، وسبيتا فى مصر وكولان فى الجزائر وساسينيون فى دمشق وجاء الكتاب الاتباع من العرب فدعوا اليها وحملوها الى الجامعات والمدارس ومجامع اللغه طبعا مثل هذه الدعوات اولا زائفه وسطحيه وانفعاليه،ثانيا منشاءها الحقد اللغه العربيه وليس لها هدف الا القضاء على لغه وثقافه المجتمع العربى، تمهيدا لتوغل لغتهم وثقافتهم من اجل فتح ابواب السيطره الهيمنه الاقتصاديه وتامين مصالحهم قبل كل شى ووزع هذه الشبهات تساعد المستعمرين مثل كرومر ومن جاء معه على غزو الفكر العربى وتسميم الثقافه العربيه ، لانهم عرفوا ان اللغه العربيه هى حجر الزوايه فى وحده هذه الامه وكيانها كله لان ايسر واسهل السبل عند هولاء هى التشكيك فى الثقافات القوميه للشعوب بواسطه المستشرقين هذا ما توصل اليه انور الجندى ويقول (من المعروف ان حركه الاستشراق بدات فى القرن الثانى عشر فى اسبانيا بترجمه القران الى الاتينيه تمهيداً للتشكيك فى صحته وانطلقت الى جامعات روما واكسفورد وباريس وبولونيا اعوام - ١٣٠٠ -م وما بعدها الدراسه العربيه وعلوم المشرقيات لاهداف لمضاهاه اللغه العربيه بالعبيريه القديمه التى ماتت منذ الفى عام ومحاوله احيائها فمن المعلوم ان الحركه التى قام بها المستعماربعد انهيار الدوله العثمانيه فى العالم العربى كانت تمهيدا لخطوه لها طابع عربى وباسماء عربيه وباسم الحفاظ على اللغه والغيره عليها والدفاع عن الهويه والثقافه العربيتين ، اللتان تبنتهما شخصيات مثل لطفى السيد وقاسم امين وسلامه موسى والخورى ومارون غصن، تحت شعارات اصلاح اللغه وتمصيرها والمقصود منها فصلها عن اللغه العربيه . ولقد تحول هذا المصطلح من بعد فاطلق عليه اسم (تطوير اللغه)وفى كل مرحله من هذه المراحل كانت تعلوا نبره الدفاع عن اللغه العربيه،وهى نبره زائفه ومكشوفه، وكان دعاه تطوير اللغه يعتقدوم (بان اللغه لخدمتنا ولسنا لخدمتها (سلامه موسى) لى لغتى ولكم لغتكم (جبران خليل جبران) اللغه ملك للامه وليست ملكا لرجال الدين (طه حسين) يا ترى هل مثل هذه الصيحات تدعوا الى تطوير اللغه ام الى انفصالها من لغه الام وهى العربيه الفصحى وبعددهاتقويض صرحها الشامخ وابدالها بالعالميه الاقليميه ومن ثم تقسيم الثقافه العربيه الواحده والفكر اللاسلامى الواحد الى ثقافات متباينه متناحره؟ حتى يتسنى للغزاه الدخول والسيطره على الادمغه بسهوله ويسر ويصبح الشعب بلا هويه (يسير به صوت الرعاه ومن لم يمش يندثر)هكذا يريد المستعمر ، الانفصال من التراث ،وترك العقليه العربيه الحضاريه واذا عورض هذا النمط من السلوك الاستعمارى لا يعنى ان تبقى اللغه والثقافه جامدتان وبمعزول عن ناموس الاصلاح والتطور الموضوعى والمنطقى ، بل يجب ان يكون الاصلاح اللغه والثقافه اللتان تتناولهما انما هما من التجارب التى تمر بهما والتفاعل مع اللغات والثقافات الأخرى مع الاحتفاظ بالمثل العليا التى تتجلى فيها قوميه الامه وعظمتها.

الالفاظ العربية ومعانيها الجديدة فى الفارسية المعاصرة

سكينه نعامى

هناك اسباباً كثيره لاحتكاك هاتين اللغتين منها التجاور الجغرافى العوامل الاقتصاديه السياسيه الثقافيه و الدينيه

عندما ،نتكلم عن اللغه كاننا نتكلم عن كائن حى،له حياته ونشأته ويتعايش مع باقى عناصر الحياه ،حيث يحتاج الى رفع حاجاته ،ويؤثر فيما يدور حوله ويشكل اطارالعيشه و يختلف مع باقى عناصر الحياه. اما الانسان الاجتماعى ،فانه لو لاها لما استطاع أن يشكل ما شكله منذ بدايه خلقه،حيث احتاج الى اللغه احتياجاً ماساً أو لنقل انه لو لم تكن اللغه لما عاش ولما وصل الى ما وصله حالياً. اذكوّن حضارات وفنوناً وتاريخاً وأدباً وارتقى مرتبهً عاليه من علو فى العلم والنفس والدين .وهذا الآخر مع الصله بالعلم والنفس جعلته يرتفع الى الله سبحان وتعالى حيث (قاب قوسين أو ادنى) وكان لابد للانسان آن يعرف كيفيته مع عناصر الحياه فتعلم منها وعلّمها حيث شكل شيئاً فشيئاً حياته وحياه الآخرين وارتبط معهم . وافضل ارتباط كان لهذا الاحتكاك هى اللغه ، اماً اشارهً فى البدايه واما علائم قد ابتداعها واما بتحريك لسانه ومساعده صوته حيث هذه الاخيره شكلت ما نسميه اليوم باللغه (هذا لا يعنى ان المكتوب والمؤشر والعلائم لم تكن لغه) و الانسان لميزته على باقى المخلوقات اى لعقله ولقدرته على التغيير والتحسين ويارشاد من الله سبحان وتعالى وذلك بنزول الكتب الالهيه الكثيره والانبياء استطاع ان يغلب ويتسابق مع باقى المخلوقات عاش بشكل جماعات وطوائف مترابطه وغير مترابطه وكل هذه القبايل كانت لديها لغهً خاصهً بها فلهذا احتاجت الجماعات بعضها بعضاًمن حيث تعلّم هذه اللغه منذ القديم الزمان وقداقترضت لهذا الاحتياج كلمات ومفردات من سائر اللغات (ولواردنا ان ندخل فى هذا المجال ينحرف البحث بشكل جذرى) اما العربيه و الفارسيه فهما لغتان معروفتان تاريخياً و الفرس منذ القدم الزمان عُرفوا بالحضاره والادب وهذامانراه فى آثارهم التراثيه والعرب أيضاً كانوا كذلک حيث يشهد لهم التاريخ ولا سيمابعدظهور الأسلام وهناک اسبابٌ كثيرهٌ لاحتكاک هاتين اللغتين منها التجاور الجغرافى، العوامل الاقتصاديه ، السياسيه، الثقافيه والدينيه ولهذه العوامل احتاج العرب للفرس والفرس للعرب لغوياً والاخير كان اكثر احتياجاً، لهذا اخذت الفارسيه كثيراً من الكلمات العربيه وتكلمت بها شكلاً و معنىً وكتبت الكتب بالعربيه و ترجمت كثير من الكتب الاجنبيه كالهنديه و اليونانيه الى العربيه و الفارسيه ولكن حتى شكل الكتابه أصبح عربياً وبما ان بعض الكلمات العربيه كانت تؤدى دوراً هاماً فى تكلم الفرس أصبحت اليوم لا معادل بها ک «مستقيم» وغيرها هناک ايضاً كلمات دخلت الى الفارسيه واستعملت فى تمام معناها فى العربيه ک«استقلال» و غير وهناک ذلک ايضاً حيث الكلمات جاءت الى الفارسيه بغير معناها العربى وهذا هو موضوع البحث مثل الزخرفه و المزخرف فى العربيه بمعنى التزئين وفى الفارسيه بمعنى الكلام الفارغ.

وندخل الى المفردات و المصطلاحات الكثيره التى دخلت من العربيه الى الفارسيه وتغير معناها فى الفارسيه .

حلقه: من حلق

فى العربيه بمعنى حلَقه الحديد فامّا السّلاح كلّه فانّما يُسمى الحقله والحلق ،خاتم المُلک ، وهو لأنه مستدَير قدجاءت لفظه «حلقه» فى الفارسيه المعاصره تغير معناها وقد أستعملت بمعنى : حلقه نامزدى، لأنها رمزٌ للحياه الزوجيه محففين فى حلقه واحده هذا لأن الحلقه مستديره فاخذوا معنى الاستداره فى هذه الكلمه واطلقوها على الخاتم الذى يقدم فى الخطوبه.

حيف: حاف يحيفُ حيفاً

لفظه حيف فى العربيه تدل على الظلم والجور . وفى الفارسيه بمعنى ياخساره .

وقد استخدمت فى اللغه الفارسيه المعاصره على أسلوب انشائى عندما يقال فى الفارسيه : «حيف ازاين كاركه اينطور شد» اى يا خساره للنتيجه التى حصلنا عليها كما تدل هذه اللفظه فى الفارسيه على معنى آخر أيضاً وهو « الاسراف و التبذير »عندمايقال حيف وميل شد.أى حصل تبذير واسراف فى ذلک.

دخانيات: من دخن

قدجاءت لفظه دخانيات فى الفارسيه المعاصره بمعنى منتجات التبغ فقط . وعلى مايبدو ان الفارسيه أخذت هذا المعنى لهذه الكلمه مما قال:المولدون والدخان فى الفارسيه بمعنى التبغ بكافه انواعه اما الدخان المعروف معناه فى العربيه فهو (دود) فى الفارسيه المولدون أخذوا الدخان

الفرس منذ القديم الزمان عُرفوا بالحضارة الادب و هذا مانراه فى آثارهم التراثية والعرب أيضاً كانوا كذلک حيث يشهد لهم التاريخ ولاسيما بعد ظهور الأسلام

الذى يتصاعد من التبغ ونسبوا اليه التبغ نفسه وهذه التسميه شائعه وعامه لتدل على التبغ وكل ما تُستعمل للتدخين وفى الفارسيه ايضاً.

ادويه: دَوِى يَدوَى دوّى ،فهو دَوٍ اذا هلَکَ بمرض باطن

لفظه «ادويه» جاءت فى الفارسيه بمعنى :توابل والبهارات. اى كل ما يؤكل من التوابل والذى يُوضَع عل المأكولات المطبوخه لأعطاء النكهه واللذه الجيده وغيرها من اشياء.

ودلت دلالتها فى ذلک أن قبل ان تاتى العقاقير والأدويه الكميائيه كان الناس يأخذون ويتداوون من الأعشاب وتباع هذه الاعشاب عند العطّار والعطّار هوالذى يبيع الأدويه العشبيه للمرضى وايضاً يبيع التوابل وغيرها من منتوجات عشبيه فالفارسيه أخذت الكل أى الأدويه المباعه عند العطّار واطلقتها على الجزء أى التوابل فقط.

رعنا: رعن

الرعونه الحمق والاسترخاء ورجلُ ارعنُ وامرأهُ رعناء بيّنا لرُعّونه والرعن أيضاً ومارعنه وقد رعنُ من باب سهُل ومن المجاز : رجلِ ارعنُ ، طويل الأنف ولقوهم بارعنُ :يجيش كالجبل الأرعن.

قد جاءت لفظه (رعنا) فى الفارسيه المعاصره به معنى : امراءهٌ جميله وحسناء وغاده.

فى الحقيقه لو اردنا الاضاحه عن هذه اللفظه فنستطيع القول أن العربيه أيضاً اخذت هذا المعنى تشبيهاً حيث قالت الرعناء مونث الأرعن وهوالجبل الطويل واخذت طول الجبل واطلقته مشبهً الفتاه الجميله والطويله فى القامه واخذته الفارسيه من العربيه من هذا المنطلق ، صفهً لرشاقه.

ازدواج: زوج

هذه اللفظه عندما دخلت الفارسيه قداخذت تعنى على الزّواج فقط حيث فى العربيه هذا الاطار اوسع كثيراًفالزوج هوالقرين او تركيب ملازم لكل شى مثلاً المرأه زوج الرجل والبنت الزوج الولد والشمس زوج القمروالخ وقد يكونان ضدين لبعضهما انما فى الفارسيه تحدد هذا الاطار واطلق فقط على الزِوِج والزوجه فقط.

سواد: سوِد فى العربيه السّواد :نقيض البياض

وقد جاءت لفظه «سواد» فى الفارسيه تُطلق على العلم فقط أى علم القراءه والكتابه.

وذلک لأن الورقه البيضاء تصبح سوداء بأثر الكتابه ثم ركبت هذه اللفظه فى الفارسيه مع حرف المصباحه (با) وصنعت منها لفظه جديده وهى « باسواد» تعنى والكتابه والقراءه والمتعلم والمثقف أيضاً.

طعنه: طَعَنَ فى العربيه :طعنه بالرّمحِ يطعُنه ويطعَنه طعناً فهو مطعون وطعين

لفظه «طعنه» فى الفارسيه بمعنى انتقاد، استهزاء ،غمز ولمز. ودلالتها لان الطعن بالرمح والطعن بالكلام كليهما ضرب ويقال أن يضرب بالكلام اكثر الماً من الضرب بالرمح والطعن به فلذا اخذت الفارسيه المعنى المجازى لهذه اللفظه لتدل على الضرب بالكلام ويقال: مرادفها فى الفارسيه (زخم زبان) اى جرح اللسان « كلم اللسان انكى من كلم السنان».

كلام مسموح ولكن

طاهر غضبان الخنفرى

لماذا عند مازار السيدالقائد آيه الله الخامنائى والسيد رئيس الجمهوريه المحترم مدينه الاهواز وتكلموا امام الجمهوروالكامرات و وسايل الاعلام العالمى تكلموا وخطبوابلسان عربى ولماذا لم يخاطبوا ابناء باقى مدن ايران بخطاب عربى؟

الجواب هو انهم يعرفون و يتعرفون بوجودالشعب العربى فى هذا المنطقه ويحترمونه ايضاًولكن هناک امر مؤسف جداًحيث توجد بقايا خوف مازالت كامنه فى افكاروذهنيه معظم ابناء العرب فى ايران وتراودهم همسات ظلام من الظلم الذى عاشته هذا الشريحه من المجتمع الايرانى فى عهود سابقه و اخرها عهدالملكيه البهلويه المندوب والآله ووالوسيله الفاعله للاستعمار البريطانى المختفى وراء العنصريه وجعل من هذا الشعب علامات ودمى تقف وتتحرک حسب مرام الطامعين فى ثروات هذه المنطقه وهم يعلمون كل العلم بأنهم لم يستطيعوا ان يمسخون الهويه العربيه لهذاالشعب مازاله مسلم ومتمسک باهل البيت عليهم السلام ولكنهم واعنى بالطامعين تواهوولوثوا فكر النظام البهلوى على انّ اذا ما سلبت اراده الشعب الايرانى ومنهم العرب وتهمشوا وانزوا وجودهم واختفوا فى داخل القراء والارياف ويقوا يعيشون حاله البداوه بلاكهربا وللامواصلات ولا دراسه عند ها حسموا الامر لصالحهم في مجال السيطره و مسخ الشعوب و نهب الثروات مع النظام السلب اكثر مايستطيعون سلبه من ثروات هذه الأمه واستعملوا كل اساليب القمع والتخويف ولكن كان الله لهم بالمرصادواليوم وفى هذا الامناخ لاسلامى والعداله والحريه التى نتمتع بها والقانون الاساسى الصريح التى تجد فيه مواد وبنود تو من حقوق كل شرائح المجتمع فى ايران الاسلامى ومع كل الاسف نرى فى بعض الاحيان ان بعض الناس عندمايقف شخص من الاحزاب اومرشحى شوره البلد او مجلس الشورى ويشير الى بعض هموم ومشاكل العرب من ثقافه واقتصاد وغيرها واهميه تثقيف الشعب العربى بثقافه اليوم متواكباًمع كل الشعب الايرانى نرى بعض من عاشوا فى عهود الظلم والظلام وعندما يتكلم ذلک الشخص وهم فقط به مجرد مستمعون ومتفرجون تسودهم رهبه وخوف ويتلملمون ويهمهمون على انّ(هسّه ننحبس)لماذا اذا كنتم متفرجون لماذا تتسجنون ومن حقهم الاحساس بالرعب حيث تكمن فى داخلهم بقايا خوف نظام عنصرى لايرحم عربياً ولاعجمى واما على الاخوه المتهمين والعاملين على وحده الشعب حيث لاتجد وحده الابتثقيف الشعوب والعمل على ارتقاء وتمكين الناس فكرياً واقتصادياً واعنى بذلک الوحده والتنميه حيث السبيل الوحيد لصنع بلدان مقتدراًامناًوايضاًعليهم ان يأخذه بعين الاعتبار كل الركائز والاعمده المكونه لهذا الشعب وخاصتاً العرب والعمل على الجاده المستجده للوصول الى مانأملهوا ونتطلع اليه وهوتكوين مجتمع متميز هويه متميزه ووجود ممتاز واضيف ايضاًعندما حضر احدا السياسيين على المستوى الايرانى وعرب ايران ايضاًومسؤل احدالاحزاب ايضاًفى احتفال اقيم بمدينه الفلاحيه وقف وراء المنصه وتكلم عن ضروره التحزب وانظمام ومناصرة العرب الى الاحزاب المصرح بها التى تعمل بصالح ثقافه الشعب العربى و عندما ارا ان يؤشر الى نقطه هامه و هى الانتقال من دائره العرقيه و انضمام الساحه العامه الاجتماعيه والسياسيه وعى الشباب الى مناصره الاحزاب فهاجم الانتساب القبلى وطالب بلتخلى من القبليه مباشرة ويعلم وهو ايضاًمن اصل وفصل وصاحب قبيله ويعلم بما تربت عليها هذا الناس وهذا المجتمع العرقى ويكلامه كأنه رمى بسلاح ذى حدين رمى الهدف واصاب نفسه وبعدها عندما التقيت به فى مكتبه فى مدينه الاهواز اشرت الى مقاله ووضحت قليلاً حول الموضوع حيث قلت له! ماذا لم تدخل الموضوع ويطرق اظرف من ما تطرقت به فاجابنى ماذا اقول غير ما قلت؟هنا فتح لى المجال لاقول له يا سيدى المشكله الاساسيه التى نعانى منها كلناواحياناً كل المجتمع العربى فى ايران اوكل الايرانيين وهى عدم اعداد الشعب اعداكاديمياًونسبه التعليم الاكاديمى والسياسى فى مجتمعنا ضعيفه" جداًونعمل كلنا احياناً فى خارج اختصاصاتنا حتى نملىءهذا الخلاء الموجود فى مجتمعنا.وعند ذلک نجد انفسنا امام حمل ثقيل وجسمنا نحيف والله المعين والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته.



عجائب و غرائب

معنى الطلسم

سعيد مزرعه

كثيراً ما يسئل البعض عن علم الطلسمات وعن معنى الطلسم و حقيقته وكذالک عن مدى تأثير ه فى النفوس او الحياه .وقدأخلط البعض فى معناه فنسبه الى السحر وهذا غير صحيح لأن علم السحر هو علم مستقل فى نفسه كما ورد فى كتب اصحاب التخصص .ولتوضيح الصوره أذكر شى مماأورده الشيخ البهائى رحمه الله عليه أذ قال: علم الطلسمات علم يتعرف منه كيفيه تمزيج القوى العاليه الفعاله بالسافله المنفعله،ليحدث عنها أمر غريب فى عالم الكون والفساد . واختلف فى معنى طلسم على أقوال ثلاثه : الاول ان الطل بمعنى الاثر والمعنى أثر اسم. والثانى انه لفظ يونانى معناه عقده لا تخل.والثالث انه كنايه عن مقلوب اسمه أعنى مسلط (١). وقد نسب هذا القول أعنى الثالث الى الامام جعفر بن عمه الصادق (ع) كما ذكره جابر بن حيان فى قصته المشهوره(٢). فانک متى كتبت كلمه طلسم حروفاً مفرقه ثم عكستها وصورتها اسماً كانت أسمه تعالى مسلط . واما عن مدى تأثير المسلطات فى النفوس الحيوانيه فقد أرى أن أذكر بعض الامثله لتوضيح ذالک. فقد نقل كمال الدين الدميرى فى كتابه حياه الحيوان الكبرى عن كتاب المتفق والمفترق فى ترجمه أسامه بن زيد التنوخى أنه ولى مصر للوليد بن عبدالملک بن مروان ولأخيه سليمان وهو الذى بنى مقياس النيل العتيق الذى بجزيره فسطاط مصر ذكره ابن يونس فى تاريخه. ثم روى الخطيب فى ترجمه أسامه هذا: أن صنماً كان بالاسكندريه يقال له شراحيل على حشفه من حشف البحر مستقبلاً بأصابع كفه القسطنطينيه لا يدرى أكان مما عمله سليمان النبى عليه الصلاه والسلام أو الاسكندرتصاد عنده الحيتان تدور حوله وحول الاسكندريه وكان قدم الصنم طول قامه الرجل اذا انبطح ومد يديه . فكتب أسامه بن زيد وهو عامل مصر للوليدبن عبدالملک:يا أمير المؤمنين ان عند نا بالاسكندريه صنماً يقال له شراحيل وهومن نحاس وقد غلت علينا الفلوس ، فان رأى أمير المؤمنين ان ننزله ونجعله فلوساً فعلنا ، وان رأى غير ذالک فليكتب أمنا ،يحضرونه، فبعث اليه رجالاً أمناء فأنزلوا الصنم عن الحشفه فوجدت عيناه ياقوتين حمراوين ليس لهما قيمه فضربه أسامه بن زيد فلوساً ،فانطلقت الحيتان ولم ترجع الى ذالک المكان أبداًبعدأن كانت لا تفارقه ليلاً ولا نهاراً وتصادبالأيدى(٣).

قلت: قد ثبت لدينا صحه المعنى الثالث وقد يجد كل صاحب بصيره ومتتبع وعامل لهذا العلم صحه ذالک . وايضاً ثبت بالأدله وَمّا أوردناه من مثال ان لهذا العلم تاثير فى النفوس وان يمكن التغلب عليه. واما بالنسبه لتاريخ هذا العلم فأقول بكل اطمئنان ان هذا العلم وجد منذ زمن ادريس النبى عليه الصلاه والسلام وقد ترک فى القرون الأخيره وذالک لأخفاه العلماء العارفين به عن الناس . ولا استبعد عوده ظهوره فى السنوات او العقود الآتيه والله اعلم.

١- شيخ محمد بهاءالدين -الكشكول ج٢ص ٢٠٩-٢٠٨

٢- دكتر زكى نجيب محمود -آراء جابربن حيان.

٣- كمال الدين بن موسى الدميرى -حياه الحيوان الكبرى ج ١ص ٣٨٨-٣٨٧.

الو صوت الشعب  ۳۷۸۶۸۰۰

رحيم الطلايي- قريه اميّلحه

ما خان الشهم طبعه ولا خان النذل ناعور
گبر الشرف ولا يعشگ الخيل الثور
چف الما اخذ ثاره چايمته يهد وايثور
الدجاجه ابيا زمان اتشيخ بين اصگور

فرق بين الساكت وينوله بيت وبين اليعادى وهدموله وطن.
فرق بين الجابل ابوجه السيوف وبين كلمن طاح وبلحظه اندفن
عدنه يا خويه ابهلچف الحيات والصحيح اويه الغلط يتناقض
صدگ هوّه الموت واحد للرجال بس فرق موت الخنگ عن الطعن
وفرق موتت رستم ابوسط الدواب وبين طبرت هامتك يا بوالحسن

الحاج رحيم سوارى

وتظل الحياه بالرغم من مطبات الحزن واللحظات غير السعيده التى تمّر بنا عند ما تحّل بالبعض مصيبه ماتظل حلوه مشرقه عليناان نعيشها وان نغتنم كل لحظه وثانيه من ثوانيها التى تمر بسرعه البرق.

علينا ان نبتسم للحياه وان نتقبل حلوها ومرها بروح المرح والتفاؤل - ولا نعطى للهموم فرصه الانقضاضى على لحظات الفرح الورديه انها الحياه كالحديقه الجميله المزدحمه بكافه الزهور وبشتى الالوان.

تذبل زهره لتنبت اخرى وما علينا نحن سوى تكحيل العين بالنظر الى منظرها الجميل.

الحياه حلوه بوجود الاهل و الاصدقاء والخلان على الدوام فى الافراح وفى الاتزاح يخضفون من وطاه الحزان والمصائب التى تحل بنا جميعا. بهم نواصل الابتسام وبهم نتخطى اللحظات غير السعيده ليحل الفرح (الفرح) انها الحياه حلوه جميله وعلينا ان نفهمها حتى تفهمنا.

محمد عباسى از آبادان

با گذشت حدود بیست روز از اسفند ماه ودادن وعده ایی از سوی مسئولین دراخبار صداوسیما متأسفانه تا کنون از بن کارمندی- حق الزحمه یک ماه مرخصی مناطق محروم ومطالبات فرهنگیان پرداخت نشد.مسئولان مربوطه رسیدگی کنند.

جمع من شباب الفلاحيه:

نشكر الله اولاً وأبناء الفلاحيه ثانياً على الفوز الذى حقّقه المّرشح الشعبى سماحه الشيخ مجيد الشاوردى الناصرى ونتمنى الموفقيه من أجل خدمه هذه المنطقه المحرومه وكذلك شكر خاص لصحيفه صوت الشعب الموقّره بسب أدائها الدور الفاعل فى الانتخابات.

جمع من شباب الحويزه والخفاجيه والبستين:

بما أننا شعب واحد وأسره واحده ولكن نرى فى الآونه الأخيره بعض الاخوه المرشّحين وأتباعهم فى منطقتنا يسعون الى التفرقه ويدعون الى القبليه العمياء ويطرحون الخلافات والنزعات الطائفيه القديمه بين القبائل من أجل الوصول الى غاياتهم الدنيئه ولكنّهم لم يستطيعون باذن الله وهمّه الشباب المثقفين ، لا للقبليه ، نعم للوحده.

صوت الشعب:

نعلن لكل الاخوه و الأخوات المتّصلين من هذه المناطق بأن صوت الشعب وكتّابهاوجمهورها يرفضون هذه النزعات التى تسعى الى تمزيق الشعب و التفرقه بين أبناءه ، كلّنا اخوه « واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا » علماً بأن صوت الشعب لها رأى فى هذا الموضوع ستعلن عنه فى الأعداد القادمه..

بالملعب يعرب سمّيته

ناصر چاسب

من المشاكل التى يعانى منها شعبنا هى القبليه ، والقبليه فى حد ذاتها ليست سيئه انما تبرز اسائتها من خلال الانتماء القبلى العنصرى فى كثير من الاحيان . ما نراه اليوم على واقع الارض هو ان كل قبيله من قبائل الاهواز تنتخى برمز لهاوتفتخربه عندمناسباتها المختلفه،التفاخروالتغنى والتزجل بشخصيه مايزعج الآخرين الذينهم ينتمون لقبائل اخرى.فيوجد الانشقاق الشعبى ويخلق الحساسيات، ما هو مجدى ان يعّم الامر الذى اتخذّتهُ بعض القبائل وهو تغيير النخوه من شخصيات تخصّهم الى شخصيه عامه وهى «يعرب» ولنا دعوه عامه لكل الاشخاص والمتزجلين فى المناسبات المختلفه ان يحذو خذو تلك القبائل وينتخوا بيعرب بدلاً من دارم وعامر وغيره من الاسماء. لربما هذه انطلاقه شعبيه لتوحيد الصفوف وشطب كل الخطوط التقسيميه للانسان الاهوازى.

يقول شاعرنا المتألق الاستاذعلى عايد البدوى:

ابعاطفه الهوسه اعشگتها وحبها بگليبى انعجد
وگمت من قلمى اخطبتها ابمهر رسمى وبيه سند
اتزوجتها ابيت شعرى وخّلفت منها ولد
بالملعب يعرب سمّيته

نأمل أن لا يكون هذا العدد الأخير

انتظرونا واتصلوا بنا

صوت الشعب صوتكم المعبّر

الأخ حميد العبيداوى

نتقدم اليكم بالعزاء والمواساه الأخويه بمناسبه فقدان زوجتكم المغفور لها ونتمنى لكم الصبر والسلوان

جمع من الأصدقاء

من عيون الشعر

حمولاً صبوراً لو تعمَّدنى الردى
لسرتُ اليک مُشرقَ الوجهِ راضيا
(بديع الزمان الهمدانى)

قالوا اصبرتَ وماصبرتُ جلادة
لكن لقله حيلتى أتصبّرُ
(أبوهلال العسكرى)

تذكرت اياما مضين من الصّبا
وهيهات هيهاتا اليک رجوعُها
(الاحوص)

اجعل طعامک كلّ يوم مره
واحذر طعاماً قبل هضم طعام
(ابن سينا)

نهانى عقلى عن امور كثيره
وطبعى اليها بالغريزه جاذبُ
(أبوالعلاء المعرى)

قد تُنكر العين ضوء الشمس من رمدٍ
ويُنكر الفمُ طعمَ الماء من سقمِ
(البوصيرى)

جهلتَ ولم تعلم بأنک جاهل
فمن لى بمن يدرى بانک لاتدرى
(شاعر)

يموتُ الهوى منى اذا مالقيتها
ويحيا اذا فارقتها فيعودُ
(جميل بثينه)

قل	ولاتقل
الزّحف	يورش
مُوحّد	يكتاپرست
التوّحيد	يكتاپرستى
تذكاريّه	يادگارى
مهذار،ثرثار	ياوه سرا
مُهوّس	هوسران
فنّ التمثيل	هنرنمايش
مُمثلُ السّينما	هنرپيشه سينما
الزّميل	همكار
ابن ُالبلد	همشهرى
المواطِن	هموطن
مُشرّد	ولگرد
سائب	ول
خطير،خطوره	وخيم
حفيد	نوه
خدعه	نيرنگ
الطّاقه،البشريه	نيروى انسانى
مملحه	نمكدان
العرض	نمايش
سباق/مباراه	مسابقه
كره الطاوله	تنيس
كره الطائره	واليبال
كره السّله	بسكتبال
حارس المرمى	دروازه بان
الحكم	داور
الفريق	تيم
الشوط الأول	نيمه اول
الهدف	گل
ضربه جزاء	پنالتى

م الف ۵/۶۸۴۲ آگهی تغییرات

آگهی تغییرات شرکت توسعه مسکن خوزستان ثبت ۶۴۵۳ کلاسه ۶۷۱۴ طبق صورت جلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۸۲/۸/۱۷ تصویبی سهامدران که طی نامه ۱۴۳۲۸۴ - ۸۲/۹/۳ ارسال گردید.

سال مالی شرکت روز اول دی ماه هر سال آغاز وروز سی ام آذرماه سال بعد به پایان رسیده./خ

دوستی خواه- رئیس اداره ثبت اسناد واملاک اهواز

م الف ۵/۷۱۵۰ آگهی تغییرات

شرکت دزستان (سهامی خاص) ثبت ۲۷۱۶ کلاسه ۲۹۸۲ براساس صورت جلسات ۸۲/۷/۱۰ مجمع عمومی صاحبان سهام تصویبی وهیئت مدیره همان روز که طی نامه رسمی ۲۵/۳۰۲ -۸۲/۱۲/۹ شرکت نامبرده بالا باین اداره رسیده تصمیماتی بشرح زیر اتخاذ گردید:

۱-ترازنامه سال ۱۳۸۱ شرکت مورد تائید اعضاء درمجمع قرارگرفت.
۲- آقای مهدی کوچک بازرس شرکت برای مدت قانونی تعیین وانتخاب شد.
۳- اعضای هیئت مدیره عبارتند از:مصطفی صنیعی مدیر عامل- سیروس قهاری رئیس هیئت مدیره مهسا صنیعی نایب رئیس هیئت مدیره برای مدت دوسال تعیین وانتخاب شدند.
۴- حق امضاء اوراق مالی واسناد تعهدآور شرکت کما فی السابق با امضاء مدیر عامل ویکی از اعضای هیئت مدیره با مهر شرکت معتبر خواهد بود مضافا دیگر اختیارات هیئت مدیره بشرح مصوبات قبلی مندرج در اساسنامه است.

دوستی خواه - رئیس ثبت اسناد واملاک اهواز

قالوا

«احفظ الوصايا لا تقتل ، لا تزن، لا تسرق لا تشهدبالزور ،أكرم أباک وأمک واحب قريبک كنفسک.»
العهد الجديد

ولا تمشِ فوقَ الأرض الا تواضعاً
فكم تحتها قومٌ هم منک ارفعُ
(شاعر)

الوطن هو الأرض التى يسعد فيها الانسان ويكرم.
(نجيب محفوظ)

السعيد من اتعظ /وُعِظَ بغيره.
(النبى)

الوقت كالسيف ان لم تقطعه قطعک.
(مثل)

هيهات تُكتم فى الظلام مشاعلِ
(المتنبى)

الماضى أشبه بالآتى من الماء بالماء
(ابن خلدون)

اذا مَرضنا نوينا كُلَّ صالحه
وان شفينا ففينا الزيغُ والزَّلَلُ
(المستنجد بالله)

لا امسِ من عمر الزمان ولا غدٌ
جُمِعَ الزمانُ فكان يومَ لقاک
(احمد شوقى)

ارى الموتَ اعداد النفوس ولا أرى
بعيداً غداًما اقربَ اليوم من غدِ
(طرفه ابن العبد)

اذا أردت أن تكون أديباً فتفنن فى العلوم.
(ابن قتيبه)

اذا ضَحِکَ العالِم ضَحکَهً ،مجَّ مِن العلم مجَّهً
(على بن أبى طالب)

حدث

السيد سعيد الشبرى ينقل جثمان والده الى النجف الاشرف

تقرير:أم مهدى الموسوى

انتقل الى رحمه الله الخطيب السيد محمد بن السيد سلطان آل باليل الشبّرى فى شهر ذى القعده من هذا العام عن عمر يناهز ۸۵ وكان المغفورله يوصف بالكرم وحب اهل البيت وكان محّباً للادب حيث كان يحفظ الكثير من اشعار الشعراء وليست هذه الصفات غريبه من مثل هكذا انسان فهو فى الدرجه الاولى هاشمى ينسب الى الدوحه المحمديّه وموسوى ينتسب الى الامام موسى الكاظم (ع) ومشعشعى يصل نسبه بعده وسائط الى علامه عصره الى من كان علماً فى سماء الحويزه، الى مؤسس الاماره المشعشعيه (السيد محمد المشعشع) وهو احد ابناء الامير الفقيه السيد باليل(ره) وشبرى ينتسب الى الفقيد الراحل السيدشبّر الموسوى (ره) ومن الجدير بالذكر انّ الراحل والدالشاعر الاديب السيد الشبرى صاحب برنامج مع (الشعر الشعبى) فى اذاعه الأهواز والمرحوم هو والد الشاعر الاديب السيد سعيد الشبرى والسيد سعيد هو الذى نقل جثمان والده الى النجف الاشرف حيث دفن بجوار جده امير المؤمنين (ع) ونظم السيد سعيد الشبرى بهذه المناسبه الابيات التاليه:

ماشى او معتنى الجّدک ابو احسين
اريد احضن الگلبته او الزم الباب
وشم اتراب گبره او انحب انحيب
وگله اليوم اجيت الگلب منصاب
ابوى الحضرتک جبته يضر غام
وانته الى اعتنا لک ابد ما خاب
گضه عمره او حياته ابخدمت احسين
وبو فاضل عضيده او باجى الصحاب
يبو الحسنين ابوى اليوم بحماک
ضيفک لو ترفضه اعليک ينعاب
حاشه ابنک ترفضه او جاى خطّار
او انته الّى تضيف حتى لجنات
دخلينى اصيح ابعالى الصوت
انطم جسمه ابوى ابأشرف اتراب
او هنيا لک اگله اتجاور اليوم
ابو الحسنين حيدر داحى الباب

لمن يرفعون العلم!؟

خالد كاظم المياحى

قال فى أحد الأيام مؤسس الدوله العبريه الصهيونيه بن غوريون: «نخاف من العرب فى ذلک اليوم الذى يتعلمون فيه كيف يقطعون الشارع ويمرون على خطوط المشاه!!»

عوضاً عن هذا الكلام كان عليه أن يقول خوفنا من اليوم الذى يرفع العرب فيه علماً أو رايه واحده !؟ كماحدث فى انتصارات جيوش أجدادنا فى أيام الفتوحات الاسلاميه ، اذ كان لهم بيرقاً واحداً وشعاراً واحداً وقياده موحده

وفى أىّ بلد، العلم هو كل شى لذلک البلد، هو الاعتزاز، هو الرمز والسّر ، هو الفخر وأخيراً هو قصه وحكايه وطن . فيها المقاومه والتضحيه والفداء ،فيها السلام وفيها حب الحياه والانسانيه و الأوطان.

فى عصر الجاهليه كانت كل قبيله تحمل رايتها أو علمها الخاص بها فى الحروب وفى الأحزان والمناسبات المختلفه ،كما كانت كل قبيله تملک الهاً خاصاً بها وفى بعض الاحيان كانت بعض القبائل وهى ذاهبه للحرب تحمل هذا الرب فى مقدمه صفوف المقاتلين!

جاء الاسلام وبمراحل متتاليه ذهبت كل تلک الخرافات مع الريح.

وبعد عده قرون وكأن التاريخ يعيد نفسه من جديد،أعلام وبيارق لكل عشيره وطائفه وخاصهً بمنطقتنا جزيره العرب وتوابعها ، ناهيک عن أعلام الدول العربيه التى هى رسميه وتعتبر شعار الدوله.

وهناک أحزاب وتكتلات سياسيه لكل واحده منها علمها الخاص .

اذا تأملناقليلاً وتخلصنا من الذاتيه ونظرنا بعيون ثاقبه لهذه الظاهره نرى أن مثلها تذكرنا بالحرب الأهليه عند بدايات السبعينات فى لبنان.

كل طائفه وكل حزب وفصيله سياسيه أو مذهبيه كانت تنصب أعلامها على الأبواب الرئيسيه للأحياء التى كانت تتواجد فيها . لا يهم مقاتليهاالا اهتزاز هذه الأعلام الكاذبه الخداعه !البلد كانت تحترق وتُدّمر ، الشيوخ والعجائز والأطفال كانوا بمثابه حطب لهذه المحرقه ومن كان يحمّل نفسه عبى هذه الجرائم ، الكل كانوا يعتبرون أنفسهم هم أصحاب الحق و هم يجب أن يسيطروا على لبنان وعلمهم يجب أن يسبق كل الأعلام ويعلوفوقها!! والمستفيد الأول والآخر هو الكيان الصهيونى القائم على الفتن والتفرقه بين الشعب الواحد.وفى اكثر الاحيان كان هذا الكيان يدعم وبشكل علنى ومباشر بعض هذه الفصائل والطوائف لاستمرار سكب الدماء والدمار.

انتهت الحرب الأهليه فى لبنان وانتهت كل هذه الفتن وولّت مع أصحابها وكان الندم قد أصاب الكثيرين ممن كانوا قد اشتركوا فى الحرب وبقيت لبنان هى لبنان.

قبل شهر تقريباً عندما سمعت نبأ اعتقال الرئيس العراقى صدام حسين وعرضت على التلفاز مشاهد مقززه بحد ذاتها، أحزاب سياسيه عراقيه قامت بالاحتفال والترحيب على ضوءالنبأ وهى ترفرف بأعلامها الخاصه !؟

وللأسف الشديد كم صارت السياسه العوبه بيد هذا وذاک الى درجه حيث قاموا بحذف شعار «الله أكبر» من العلم العراقى ولا أعرف ماذا يريدون أن يضعوا مستقبلاً مكان هذا الشعار الالهى؟ خوفى من ذلک اليوم الذى نرى صوره بوش وأصحابه الأوفياء على هذا العلم وكأنهم أبطال وطنيون!

خلال هذه الأشهر العشره ومن خلال الممارسات الهمجيه لقوات الاحتلال فى العراق واتخاذ أبشع الوسائل والمؤامرات ضد الشعب العراقى ومحاولتهم لافتعال نار الفتن ، هناک مخاوف عده ومنها ما أصاب لبنان لا قدر الله يصيب العراق وتتجدد سيناريو الأعلام المزيفه والخادعه!

كما ترون محاولات أمريكيه لاعتقال واغتيال الشيخ الفلانى من الطائفه الفلانيه أو تفجيرات فى مسجد للطائفه الفلانيه ،أو سلسله تفجيرات على طائفه أخرى فى مكان مقدس ومناسبه مقدسه وما هذه الممارسات الاشراره تشعلها امريكا والموساد الاسرائيلى لاشعال حرب أهليه فى العراق لا تُبقى ولا تذر فانتبهوا أيها العراقيون واياكم وكثره الأعلام.

دردشة

ناصر حيدرى

اليوم اشتريت مصابيح ملونه بالالوان الحمراء والبنفسجيه والصفراء والخضراء هذه المصابيح تنصب فى البيوت فى المناسبات الساره كأعياد الميلاد والاعراس وما شابه ذلک.

لست ادرى لماذا اشتريتها ؟ وايّه مناسبه ساره توقّعتها كى انصبها فيها.

ربما الدافع الاقوى الذى دفعنى بشرائها هو خبرضعيف منک.

اخيراً اطلعت انک كتبت لى رساله ولم ترسليها ،هذا الخبر الوجيز والمنقول حرک احساسى واوحى بانک مازلت تحبيننى

اتيت بالمصابيح وعلقتها فى غرفتى وشعلتها،للحظات احسست انک جالسه جنبى وتكلمينى تمازحينى وبرأيى هذا الشعور يكفى ، فانا لا احتاجک من اجل الجنس ولامن اجل رفقه طريق تتحملين فيه بعض همومى وتشاركينى فى احزانى وافراحى ،انا احبک وحبّى لک ليس له شواطى ولاحدود.

ضحكاتک ،انفاسک وعيونک التى ترافقنى هى اكبر حافز لاستمرار حياتى واحساسى بسعادتى لا يتم زالامعک.

انت اليوم خيال ووهم وحُلم ليس الا هذا ما يقوله الناس ، لكن قلبى يقول:انک حقيقه وكل الحقيقه ،لانه يراک فى وجه كل امرأه وكل فتاه وكل انثى ، ايضاً لست عقده شرقيه كما يعتقد البعض ومنهم العلماء لأنه رنين كلمات مع كل دقه وكل لحن ،هكذا انت عندى فما انا عندک؟!

لست ادرى لكن كل ما اعرفه عنک انک تحبينى، هذا الامر بانى لا احسُ ولا اشعر بالوحده لعدم اختيارى امرأه يرجع الى فضلک وبحضورک الدائم معى ، فلا تقلقى مكانتک عندى لم تتغّير، اذا كان خير الكلام ما قل ودل واذا اردت اجمع كلماتى سوف اقول انى احبک ولا ارضى سواک يشاركنى فى هذا الحب ، واذا سمعت اشياءً عنى قد تزعجک فانها مجرد اخبار انه مجرد كلام دار بينى وبين قلبى ، فلما اختبرته عرفت بانه مازال يحبک وقلبى صّرح لى بانّه على هكذا حال.احب الوسائط ولا احبّها ، فلو وجود الوسائط لما اطلعت عليک لكن الوسائط هى التى اصبحت الحاجز الاكبر يمنعنى من روئيک.لا بأس اقبل الوسائط شريطه ان تعدينى من خلالهم سوف نلتقى قريباً. نسيت اقول لک بان صديقاً اديبا عرف بامرنا وقال رسالتک ليست رساله ادبيه بحته انما تقصدا شخصيه واقعيه،ومن خلاله عرفت باننى استطعت ان اريدمنک منويّاتى .

هذه المره لا اريد منک ان تقراهذه الرساله وتحرقيها فى النار، اريد ان تدفنينها فى زاويه فى قلبک ، واذا يمكن هذا الامر غير ممكن فاعملى بها ما تشائين ، انت تعرفين انى لا اطلب المستحيل منک ، انما تعودت ان تطلبى منى المستحيل

اذا تتذكرين فى يوم طلبت منى ان انساک وانا قلت : اطلبى منى اى شى الا هذا الامر ، انا تناسيت نعم وما نسيت.

اخيراً بدأت اشعل هذه المصابيح كل ما اتيت من خارج البيت الى غرفتى وانا محتفل هذه الليله بعيد ميلادک قبل ان يأتى فى نهايه غسطس آب سّمينى ما تشائين مجنون ،عاشق ،واخير افضل واقرب لى متأكد انک سّمينى بهذا الاسم ،لاننى اعشقک عن وعى كامل الاسم -ومتأكد انک تعشقينى عن وعى كامل وتجبينى نلتقى اودعک الله الذى لا تضيع وداعته.

صرخة افلسطين



قاسم الرشيدى

ستين المضت عن عركه فلسطين ولازال القدس مبيوگ
ماواحد تدنه وعاتب الباگه
وبعد هى اطفال تحمل وى كتبها حجار
وتعوف الدرس وتروح ويّه الفشگ تتلاگه
وبعدهى مفرعه النسوان بين أشراربن صهيون
والجندى اليهودى أمخله زياگه
والف مروان راح مشبگ الأيدين
ماواحد تعرله وگطع شباگه
واليملک ضمير يعتابه الوجدان وكل روح الغيوره الها النصر
الف قمه والف مؤتمر لفلسطين واسرائيل بعده مبسطه سواگه بللهفه مشتاگه
بس الحل أبو الحسنين ،لو گالو على للكرار
چاشفتو اليهودى شلون يمشى ويلحس طراگه
والشاهد أرض لبنان ،نصرالله الفدک خشم المنايه وفاق
لحدود النصدوينوّح نيا گه
ولون شعب الفلسطين يصيح يالكرار
والله النصر مضمون
والرايه اعلى الأول جبله الأسلام خفاگه

«كوخ المحبه»

سنين أدور !
وابدمثلک مالگيت
عرگ ينضح وانا بجويديد عمرى وياک بحلامک دفيت
يا لعفتنيى بليل چله شحسبت ؟
وأنا وحدى بكل درابين العشگ لجلک مشيت
دموع تمساح البچتلک صدگتها
وچذبت كل دمع عينى شما بچيت
مالحگ خير الى وزک، ما چنت تقبل موزّه
شياک هسه وصدگيت
بانى آمالى اعلى شوگگ يا حسافه
تهدم بحچى الشماته شمابنيت
شكثرگالونكر ودک عمى والله انچان طوفتكم حچت مره حچيت
عمى هاى الناس بس ودها نتفارگ
حتى لا كوخ المحبه يصير بيت
هم دريت؟
شسده بحالى تشوفينى الوادم عدل بس آنه ميت
يالعفتنى ومادريت
سمچتک خلتنى وحدى ،من انتهت آنه انتهيت!
أسمع چلم الشماته الدوّختنى هاولک چن شيبت!
مانكرتک
مانسيت أيامنه المّرت زهيه شلون لحبابک نسيت؟
يا عذب مراعلى روحى ووردیت
يا طعم بيت الأبوذيه الحچيته
وعسل برياگى الحليت
يا لذيذ بسالفه حچى البداوه
اليله طرواک شتهيت
سنين ادور

چذبة التاريخ

ابو أمجدالحيدرى

علينه ايچذب التاريخ   ماضنّه انكر ياناس ماضينه
واذا ناسى أذكرنه   أشوبعده الورگ ماله حمر من دم أهالينه
يتاريخ الزمان اشلون تنكر
واحنه البلكرم تشطر صوانينه
وعجيبه اشلون گلبک طاوعک وانسيت
رفل اكحيلنه ولمعت مواضينه

وعجيبه اعلى اليالى اشلون تنسينه
انمحه ذچرالنشامه وضايع العنوان
ولعب بينه الوكت من شاف خملينه
أثارى الوكت يتحسّد چى احنه عشگنه ام المعالى ابشوگ
ابجبهه تغذينه
وچى الله الكريم الخالق الجبّار عاف الامم كلهه والتهه بينه
موالله عليم وعالم ويدر من غير العرب ما يرتفع دينه
وثبت دينه وصعد للبارى بلمعراج هادينه
وثبت دينه وجابنّه كتاب امن الكريم البيه من الجهل ينجينه
وابليس احتزم واعتزم ليل انهارواشتغلت شياطينه
اووجدذرت ضعف بينه وعمل بينه اشعمل بينه
خلّانه انتفاخربل ابووالجدوالف مرّه والتلملمنه وتبدينه
نسينه ادروبنه البيه الكريم الچان يوصينه
«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» مافاد الينا دينه
او طروادى الجهاله وسارحادينه
هذيچ الناس گامت علگمر تمشى واحنه اعلى البيارق بلجهل چيلات رزينه
هذيچ الناس گامت تصعد المريخ واحنه اهناه على ازيان الفواتح هلتگاضينه
هذيچ الناس ملتهيه ابعلمهه وكل صباح ايزود
واحنه اسنين لاهين ابنها وينه
وحگ الله فتن هاذه فتن من زمرت الشيطان حديمته الجهل والتيه لاهينه
ماشفتو اليضدنه اشلون يصنع من عملنه أفلام لهلهه ويضحک علينه
جواب القلم لازم بلقلم ننطيه وساعات المزامط الله يدرينه
حداليوم لندن ترجف امن الخوف لوواحد يجيب احذاهه طارينه
وچرچيل ابوسط گبرا ورگبته امن الوجع تاذيه من مگوار نه وطگت جناوينه
احنه خلّفت الكرار موعيب وهظيمه ابهل شكل يا ناس ذلينه
خل ننسه المضه ونتوحّد أمن اردود وندگ الساس ونعلّى مبانينه
وخل امخدرات السلف يسترن وبلطيبات خل تربع محارينه
عمى الحمل لو ما هله اتشيله لتظن الغريب يسرفن الضرعان ويعنينه

ابوالأحرار

العلامه الشيخ آيه الله الكرمى (ره)

قف فى مجارى الدهروقفة باسل   ان كنت تحسب للحياة حسابا
احداثه تطوى اللئام بذلة   والحر يأبى الذل والأرهابا
ماحكّم الاذناب فى هذا الورى   الاالذى رضى الهوان وحابى
او تحتكم فيناالحياة بذلة   الا بمن علم القذا وتغابى
نشجى ومصدرشجونانحن الأولى   عمداالأنفسناجلبنا العابا
ونروح ندعوادائبين ولا نرى   الاالغراب يرددالتنعابا
لا بدع ان ذقنا وبال امورنا   ونرى عذاب الأمنيات عذابا
فالسوء لا يؤتى سوى سوء وهل   وادى جهنم يستطاب جنابا
تجرى بنا الدنيا ولامن عبره   تستلفت الأذهان والألبابا
نشكو ولانهتم الااللذى   انف المذله شيبه وشبابا
فالناس الكثرهم يماشى وقته   بل ليس يعرف مبدءومئابا
يصغى لفرعون اذانادى كما   يصغى لموسى دعوة وخطابا
لكنه لادين موسى دينه   كلاولا فرعون منه اصابا
هى مذقه الوقت التى ينتاشها   من اىّ وجه كان كان صوابا
ومشت على هذا سلاسل دهرنا   لا تلفى الاالخاتل الكذابا
او طغمة عاشت بلالب غدت   جند البغاه وضرعها الحلاّبا
نسلت على ذاك القرون ولم نجد   حرا تطابق قشره ولبابا
الا قليل قاوموا الدنياولم   يجدوا لغانيه العلاطلاّبا
مذكان هذاالكون كانت كثرة   فى العّدتعيى الحاسب الحسابا
وتواتر الظلم الملحّ فلم نجد   ذاغيره فيهم دعى فأجابا
آترى الجميع بغير لبّ مدرك   ام كان لكن الخنوع أهابا
أم انهم عرفواوحاق بغيرهم   فتجنبواحتى العتاب جوابا
لكن سجل الدهراحصى كل ما   أبداه اهل الظلم بابا بابا
لم تلف فى هذى البسيطه ظالما   الاوكان العقرب اللسابا
لاينحومن ايقاعه حتى الذى   يدعى لديه حاجبابوابا
لم يقوباغ فى الزمان على الورى   الاوقدكانواله انيابا
ان صدّروه عليهم فلأنهم   كانوالكل مشعوذ اذنابا
آه على الأحرارمذضاقت بهم   هذى البسيطه عامراديبابا
لم يطلبوا للخلق الاسعده   فعلام هذا القصدعادعقابا
نوح وابراهيم قامابالذى   يستوجب التأهيل والترحابا
وكذاك موسى والمسيح ترصدا   خيرافخاب الأولان وخابا
ومحمدجاءالبريه مسعدا   لهم فسدوا دونه الأبوابا
وعلى جاء بعد له فتصببت   بدمائه اسيافهم تسكابا
أفدى الحسين مصارحا بحقيقه   يهوى الجميع جمالهاالجذابا
افديه للعلياءيبذل جهده   والناس لا تنوى لذاک طلابا
افديه حرادون قاطبة الورى   حين استذلوا انفسا ورقابا
افديه من شهم رأى ان البقا   رهن الأبا فأناخ فيه ركابا
فى قاعه ليست مباءة رائد   الااذاحربا نوى وضرابا
وعصابه مابين شيخ طاعن   وصبى عمرمالهى وتصابى
ومخدرات كا لاسودخوادرا   تخذت لأنفسها العلاجلبابا
حتى اذاداعى النزال دعا بهم   لم يلف فيهم للعدا هيّابا
طفلاوشيخامارسواحربابها   طاحت بنوحرب دمى وقبابا
هوهكذامن يستميت فأنه   يخزاالصدورويقطع الأعقابا
سبعون قاومت الألوف وارغمت   منهاالأنوف وهونت مانابا
ماكّرواحدهاعلى جيش العدا   الارأيت المدرک الغلابا
ماهزهاجوع ولاظمأولا   عدم المعين ولازمان رابا
ربطت ميادين القتال بغلمه   فى قلّه قدواجهت أسرابا
كل تراه الصقرأحرزصيده   وعلى بغات الطيرحط عقابا
ماطاح شلواواحداالاتى   الثانى ليفتح للمنيه بابا
حتى قضوامن بعدماقداعذروا   للحرب خرصانابهاوحرابا
واتى ابوالأحراربعدفراقه   الأخوان والاولاد والأصحابا
ليتّم ادوار النضال بحملة   تتلى على مرّالزمان كتابا
ماراعه زحف الزحوف ولاالتوى   خوف الحتوف ولا بدامرتابا
هوقبل يوم الطف اعطى جسمه   طعماالعسلان الفلاوشرابا
هوقبل يوم الطف قام محققا   نص الرساله سنّه وكتابا
ان اغضمت عيناء عن احداث ما   بعدالنبى وان طمت او صابا
فعلى ارتدادالوضع لايغضى   وقد ابدت اميه كامناماغابا
هذاابوسفيان بانى عرشها   هوذاک من قدحزب الأحزابا
اوصى بأن يتلقفوها امره   فتلقفوهالعبه ورغابا
عاثوابدين المسلمين ونددوا   بالطيبين ولا حقواالانجابا
حتى خلت تلك الديار فلاترى   فى القوم الاالفاتک السلابا
واتت قرود يزيدترفل رقّصاً   والكأس تطفح خمره وحبابا
شاهت وجوه المسلمين بملحد   يدعى اميرالمؤمنين مجابا
تعسالجامعه تقربذله   لمن استهان بهاوعاش مهابا
تعسالجامعه تقرعلى الأذى   ويميت نخوتهاالصداارعابا
اماالحسين فقدابى ان لايرى   رافعزوماجتناه طابا
مضت القرون ورسمه حى   وذكراه تماشى فى الورى الأحقابا
هونجعة الأحرارمن دون الورى   مذكان كان السيدالمنتابا

«دراسة فى الشعر الشعبى»

عباس على الحزباوى

التوسّع فى تحقيق الشّعبيه فى الشعر

الحلقه الخامسة

قد رأينا من قبل كيف أن الشعر اتجّه الى أن يكون شعبيّاً. يصوّر نفوس الناس وحياتهم ،على يد الوليد ومدرسته . ولكّن هذه «الشعبّيه» كانت تقف عند حدود المعانى والموضوعات التى يشترک الناس جميعاً فى ملابستها. وتقع فى حياتهم شرته عادله لا تختص بواحد منهم دون الآخر . أو على الأقلّ لا تغرب الاحساسات بها على الكثير منهم غرابه تّامه . لأنها من صميم العواطف الانسانيه . أو لأنها من صميم المظاهر الغالبه فى حياه العصر . غلبهً يستطيع معها حتى من لم يجرّبها أن يدرک منهامايساعده على تذّوقها (ولكن الوليد لم يكن فى ذلک يعنى بالفظ السهل القريب يختاره خاصه. فلم يكن الوليد صاحب تصّنع كما مرّ بنا، فجاء (مذهب السّيد الحميرى) فى اختيار اللفظ السهل النقى وتجنب الغريب والعويص والانسياق مع الطبع القوى . مكّوناً لعنصر آخر من عناصر «تحقيق الشعبّيه للّشعر» وكان لابّد بعد ذلک من التقآء العنصرين فى الشعر مادام متصّل السير الى تحقيق الشعبيه التى كانت تتطلبها الحياه والجماعه ولكن الشاعرين العنصرين كليهما لم ينزلا بموضوعات الشعر عن مستواها الرفيع الذى جرى عليه التقليد . وسارت به الموضوعات قبل ذلک. فشعرها هما وان اتسّع نطاق تأثير والاتصّال به بالقياس الى (شعر المدرسه القديمه) لا يزال محجوباً بعض الشى عن طوائف كبرى من الناس . وشعرهمالا يزال كذلک مقصراً عن ارضاء طائفه ضخمه من العواطف والانفعالات التى قد تكون فى عرف الأخلاق وضيعه ولكّنها على كل حال(قسط فعّال هاّم من حياه النّاس) وتلک هى- العواطف المتصله بالجسد وبنزوات النفس السريه وشهواتها العاجله . وهذه أشياء مشترکه فى طبائع الناس جميعاً. خيرهم وشّرهم سواء (غير أنّهم يختلفون فى الاستجابه لها) فلم يلبث بشّار أن جاء شعره ليبنى هذا الجانب من الشعر. وانّ كان عمر بن أبى ربيعه قد ذهب فيه شوطاً بعيداً.ولكنه كان يفعل ذلک على طريقته. وحقق بشار هذا الجانب حتى راجع به شعره الرواّج الذى قدّمنا(والذى يشبه الى حد كبير رواج الصُحُف التى تُقدم اليوم الصور العاريه والقصص العاريه)ونزل بشاًر بالرٌفيع من الشعر من موضوعاته الرفيعه الى كل موضوع مهما بلغت تفاهته. يعالجه شعراً ليرضى به طائفه من الناس حتى أخذ القدماء عليه تفاوت شعره: فيقول له رجِل :يا أبا معاذ انک لتجى بالأمر المُهجن: تقول مّرهً (اذا ما غضبنا غضبهً مُضَرَيهً هتكناحجاب الشمس أوقطرت دماَ

(اذا ما أعرنا سيّداً من قبيله   ذرى منبر صلّى علينا وسلّما

ثم تقول: (ربابه ربّه البيت   تَصبُ الخَل فى الزيت
(لها عشر دجاجات   وديکٌ حَسَنُ الصّوت

فيقول له بشّار: كل شى فى موضّعه. وربابه هذه جاره لى. وأنا لا آكل البيض من السوق. فربابه هذه لها عشر دجاجات وديک .فهى تجمع هذا البيض وتحضره لى (فكان هذا من قولى لها أحّب اليها واحسن عندها من:

(قفا نبک من ذكرى حبيب ومنزل)

ويرّدمرّهً اخرى على من يسّأله فى ذلک قائلاً(انّما أخاطب كُلاً بما يفهم)

ويقول عنه أحمد عبيد الله بن عمّار: انّ بشاراً ينظم الشذره ثم يجعل الى جانبها بعره: وعيّروه مرّهً بقوله

انّ سلمى خُلقت من قصب   قصب السّكر لاعظم الجمل
واذا أدنيت منها بصلاً   ًغلب المسکُ على ريح البصل

وهذا التفاوت الذى كان يراه النقّاد تفاوتاً وكان النقّاد المحافظون يأخذونه على بشار. لم يكن عنده تفاوتاً وانّما كان يراه مذهباً سليماً أن يطرق بالشعر كل موضوع . وأن ينتجى به كل منحى وأن يركب فى ذلک الطريق التى تُلائم من يريده بقول الشعر. وهو على حَد تعبيره فى ذالک (انّما يخاطب كُلاً بما يفهم)

هو رأى اذن فى وجوب أن يصل الشعر الى كل انسان. وأن يعالج كل موضوع (وهى ثوره على فكره وجوب التزام موضوعات بعينهافى الشعر ممّا جرى التقليد على التزامه) وهذا الرأى (تحقيق واسع الشّعبيه الشعر) واتجاه طبيعى يكمل الاتجاهين السافين.ويذهب الى ارضآء اكبر عدد ممكن من الناس . وتمكينهم من تذّوق شعره. وضمهم الى أنصاره. فى الصياغه: وأمّا التجدد فى الصياغه فلم يكن من بشّار تجدداً اختياريًا وانّما كان عنده ابن تلک العاهه التى فرضها عليه القدر فرضاًولم يكن منه مهرب . او الى تجنبه سبيل: ألتشبيه الابهامى -فبشار يذهب فى التشبيه وفى تلک الفنون البديعه يعّيه التى تعتمد على الصوره والخيال مذهب الشعرآء .يطلبها مطلبهم. ويلح الحاحهم .ويحاول أن يجّودها. وقد أصاب من ذلک الكثير وعُرف له منها ما اشتهر وما قبله عصره. وسّلم بحسنه وجدّته .وهذا التجديد فى التشبيهات اذا كان قد أخذ من عصره مأخذه وذهب القوم فى استحسانه الالحّد الذى بلغوه لانه كان بالقياس اليهم هرباً من قديم . وفراراً من نغمه طال عليهم ترديد هاحتى ملوها -أذا كان ذلک بالقياس اليهم كذلک فليس هو اليوم بالقياس الينا مثله اليهم(ففى وجهه نظرى أنّ عماد التشبيه البصر والرويه وذكاء الحسّ ودقّه الادراک للعلائق والفوارق بين الأمور والعاملان الأخيران يُصبحان ثانويين جداً بالقياس الى الأول .وتنعدم قيمتهما فى بعض الحالات انعداماًتاّماًوذلک حين ياتى الشاعر بالتشبيه معتمداًعلى ما حصّله عن طريق السمع من أركانه وما رسخ فى النفس من مفاهيم للأشياء قد تكون مخالفه لحقائها مخالفه كبيره (وبشار ولد أعمى فما نظر الى الدنيّاقط) كما يقول صاحب الاغانى . وهو لذلک مجرّد من كل أثر .وكل فكره عن الاشياء من حيث الرويه والشكل واللون والجرم والتناسب .ليس له شى منه قط حتى ذلک القدر الراسب فى النفس من الذكرى المبهمه للأشياء الذكرى التى تعلق بالقلب أثراً الماض مُبصر قديم يمكن أن تعرض على ظلاله الصور حتى هذا الماضى لم يكن له. فاعتماد ألتشبيه لانه فرض محتوم على الشاعر وأو لأنه اتجاه الى اشباع مركّب النقص فيه اعتماد لا يستند الا على مفهوم موهوم .لقفه سماعاً وهو الى حَد ما نوع من ترجمه الأصداء المتعمدده. المنبعثه فى النفس للأشياء عن سائر الحواسً. وما أظنّه كان ينساق اليه لو لا اثاره من العناد تأتيه استجابه لمطلب نفسّى (هو نفى النقص الذى يجده فى نفسه)بالقياس الى المبصرين. وهو حين يفعل هذا شديد الحساسيه مُرهف يخشى العثار ويتجنب الزكّل فوقع الزلل على نفسه شبيه بالانتحار. بل انّ هذا أهون عليه منه ولكن لكل قدره من قدرات الانسان حَداً واذا كان المبُصرون (على حّد تعبير افلاطون)لا يرون حقائق الأشياء الا كما يرى ساكن الكهف ظلال القافله السوداء تعكسها الشمس الغاربه على جُدُر كهفه)

فما أحرى بمثل بشار ألاّ يرى فى حقائق هذه الأشياء الاّ توهّمه ظلاً لظلالها. ولقد كان بشار كذلک حقاً .فلقد كان التشبيه عند السابقين يقوم على الدقه الصارمه فى ملاحظه وجوه الشبه بين المشبّه والمشبه به .وعلى حدّه الدلاله من الوجوه من المعنى يومى بها اليها. وكان يقوم اولاً على مطابقه الصوره للصوره المطابقه الموضّحه المقويّه وقد بلغ التشبيه عندهم فى هذا حَد الاعجاز وانّ مضرب المثل فيه عندهم .بيت امرى القيس التالى: وما ذرفت عيناک الاّ لتضربى بسهمک فى أعشار قلب بمقتل فلمّا جاء بشار لم يكن له من القدره ما يسعده بهذا القدر منه. ولا بما يُقاربه.فُمال به (دون شعور منه) بميله الى التشبيه التقريبى .ونقله بذلک الى الغموض بعد أن كانت وظيفته التوضيح واعتمد به على الايهام بعد أن كانت غايه الدلاله فهو يوضح محدوداً بغير محدود. فيقول:

وكأنّ رجع حديثها   قطع الرياض كُسين زهرا

فماهى العلاقه بالضبط بين ترديد حديثها .وبين قطع الرياض ألتى كستها الزهور ؟؟

انک عزيزى القارى تستطيع أن تنتحل وجوهاً كثيرهً ولكنّک لن تقنع بالوقوف عند واحد منها ولن تُقنع هواک بالتزام واحد منها .

وللبحث بقيّه أرجو أن نتابعها معاً فى الأعداد القادّمه من هذه المجله.

الشريعة والتراث
مابين الافراط والتفريط

القسم الاول

ناصر تابع جابرى

كذلک وجعلنا كم امةً وسطاً لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً (بقره - ۱۴۳)

«سلسله بحوث تناول علاقه الناس والمجتمع بالشريعه والتراث وتأثير المجتمع على الشريعه ، نحاول من خلالها تنقيح الشريعه من التقاليد الغير صحيحه التى وردت عليها ممّا اَدّت الى تشويه سمعه الشريعه وخاصهً التشيع ، تنويهاً بأنّ الكاتب متمسّک بالشيعه الأثنا عشريه ومكتب اهل البيت ويسعى لخدمه هذا المكتب وليس النيل منه والصدرُ رحبٌ للنقد»

عاشوراء(۱) (ومَن يعظّم شعائرالله فانّها من تقوى القلوب «الحج -۳۲»

الف:الحزنُ ليس فقط بالثياب السود

قال الامام الصادق(ع) :شيعتنا خلقوا من فاضل طينتنا يفرحون لِفرحنا ويحزنون لحُزننا.

من الامور المستحبه والمؤكد عليها الحزن لاحزان اهل البيت (ع) الذين قضوا حياتهم فى خدمه الانسانيه قاطبه والمسلمين خاصه ومنهم من قتل بالسيف ومنهم من سُمَّ وقضوا شهداء مظلومين وهم بين ملّه جدّهم فالحزن عليهم والتذكير بحياتهم وشهادتهم ونهجهم مقدمهٌ لاتباع طريقهم المقدس والهادى. كما قال رسول الله (ص):ان الحسين مصباح الهدى وسفينه النجاه .

الثوب الاسود علامهٌ من علامات الحزن عرفياً وليس بالضروره شرعياً او ممّا ورد فى السنه الشريفه (قول وفعل وتقرير النبى واهل بيته). فلو قبلنا ان يكون الثوب الاسود او الاعلام التى تُرفع فوق البيوت والمساجدو فى فتره محرم وصفر، اعلاماً للأخرين او لمن هو غير شيعى بأنّنا محزونون ومصابون بفاجعه كربلاءَ وهذه عقيدتنا التى نفتخربها ونحدّدبها عهدنا ولائنا لأهل البيت، علينا ان نقبل ايضاً ان هذا ليس امراً واجباً شرعاً أو حتى مستحباً مؤكد عليه فى السنّه الشريفه كى ننظر لمن لا يلبس الأسود كفردٍ اجنبى وضد الشيعه وممن لا يحبّون اهلَ البيت.

المطلوبُ منّا نحن كشيعه اهل البيت (ع) وممّا يرضى أولياءنا الأطهار (ع) ان نتّبع نهجهم ونحتفظ بمبادئنا المقدسه ونعمل بالواجبات ونترک المحرمات ونعمل على بسط ونشر ثقافه اهل البيت بين الناس وان نكون كما أرادوا منّا ، مسلمين حقيقيين.

كما قال الامام الصادق (ع): كونوا زيَناً لنا ولا تكونوا شيئاً لنا.

ب: البكاء واللّطم ، نعم ولكن

قال الامام الصادق (ع): مَن ذكرنا اُذُكرنا عنده فخرج من عينهُ دمعٌ مثل جناح بعوضه غفر الله له ذنوبه ولو كانت مثل زَبد البحر. (ينابيع الموده : ص ۴۲۹)

فالبكاء اى حفظ الجانب العاطفى من قضيّه عاشوراء مُؤكّد عليه عند قاطبه العلماء وعُين له اجرٌ وثواب كثير فى احاديث المعصومين (ع) واولّ من بكى على الحسين (ع)هو جدّه الرسول الاعظم(ص) كما ورد فى مصادر عَده للشيعه والسنّه منها : مستدرک الحاكم ،ينابيع المّوده ، كنز العمال ، الأمالى و حيث اخبر النبى (ص) حين ولادة الامام الحسين(ع) بشهادته بارض كربلاء على يد أُمته.

وكانت تُقام مجالس عزاء من قبل بعض الائمه الذين أُتيحت لهم الفرصه لهذا الامر، كالامام الصادق(ع). ولكن الافراط والتفريط فى كلّ شى مرفوض فى المنطلق الاسلامى الذى يدعو الى الاعتدال. لذا البكاء والعويل مطلوب فى مجالس العزاء لكن على المسلم والمُصاب بهذا العزاء ان ينتبه ايضاً الى صحته وسلامته كى لا يتعرض الى ضرر فى الجسد لأن الأضرار بالجسد تعمّداً، محّرم عند العلماء وفى الفقه الاسلامى. كما ان اللطم الشديد الذى يدمى الجسد والصدر ويُؤدّى فى النهايه الى الضرر الجسدى محّرم ولا يطلبونه منّا اهل البيت . نعم اللطم على الرأس والصدر علامهٌللحزن الشديد والمصيبه الّتى ألمّت بالمسلمين والانسانيه لا بأس به ومستحب لكن كُلُ شيٍ فى مكانه وعند حدوده. وبامكان القارى مراجعه الآراء الفقهيّه للمراجع العظام وًخاصهً آراء الشيخ الانصارى الذى هو من اعلام الفقه عند الشيعه وايضاً استفتاءات المرجع الجليل السيد فضل الله من علماء لبنان. وسائر علماء الشيعه.

(يُتبَع)

الطفل لا يزال فى أزمات..

حريه سوراى

الطفل عند ما يكبر ويبدأ بالتعرف على العالم من حوله و يعرف نطق كلمه لماذا ؟ عند وقوع أزمه و مشكله احيانا قد تكون حاده بنسبه اليه.. هنا ! يحين استفسار الأمور من قبل الوالدين .. السؤال الذى دائما يطرحونه الأطفال يبتدىء بكلمه لماذا ؟ و كلمه هل ؟ فهاتين الكلمتين هما السبيلان الوحيد ان لخروجهم من عالم مجهول الى عالم معروف..

الخطا و الصحيح ايضا كلمات دائما الأطفال يلتقون بهما عند الحين و الآخر أحد الكتّاب الكبار يقول:

لا تضربون اولادكم خوفا من ملامه الناس فأن الأطفال بريئون من الخطأ والشخصان الوحيد ان المسؤلان عن اخطأ هم ، هما الوالدين (الأم و الاب) فعند ما يخطأ لابد ان نضربُ الوالد و الوالده)

تركيز الوالدين على افكار الطفل و اساليبه منذ الصغر وردا على سؤالاته بصوره صريحه أو وجود أجوبه صريحه و قنوعه سوف يقرب الطفل لمعرفه كل صحيح و خطأ.

الجهل و عدم اساليب الاجابه و معرفتها عند الأطفال تؤدى بهم الى استفسار الأمور على ما يشتهون .. و هذا خطر على حياتهم الاجتماعيه. لأنهم اذا اعتادوا على استفسار الأمور بما يشتهون سوف يلجوؤن احيانا الى الكذب و يصبح فى حياتهم الأسلوب اليديل فى حل الأزمات و تصيح الكذبه البيضاء و السوداء هى من الصفات التى تلازم شخصيتهم فتكوّن جزءا منهم لتستمر طوال سنوات العمر و خطوره هذه الصفه للطفل على مر الحياه تؤدى الى انتحار الصفات العاليه فى وجدانهم ، فينمو الطفل البرى.. حامل و عامل للكثير من المتاعب لأهله و لنفسه . الخوف .. ايضا أحد العوامل الرئيسه التى تهدد حياه الطفل .. تهديد الطفل من قبل الأم و تخويفه من الأب يجهل من الطفل انسان يخاف كشوف الأمور و تظهير ما يعمله فى ساعات اليوم . الخوف من الضرب و التحقير من قبل العائله ايضا يجعل من الطفل بركان هائل يريد الهروب من محفره الى الخارج الا و هو الشارع اللارحوم و الفرار من البيت و اللجوء الى اصدقاء السوءو غيره.

سوف ينُشر فى انحاء عام الطفل رغبات سيئه و صفات ليس مسموح بها .. فيصبح العالم البرى و الطفولى مملوء بالأخطا.

فعلى الوالدين ان يركزوا جيدا على اعمال اطفالهم و لا يريدون من الطفل عمل شى الا و قبل ان يعلّموهُ الصحيح و مفهوم الخطا.انه ابتعاد الطفل ما قلناه ليس صعب علينا.. اساليب كثيره ستطيع ان نعتمد عليها على معالجه هذه المشاكل منها: ١-محاصره الطفل فى زاويه الكذب.

٢-تبين الخطأ للطفل و مفهوم الصحيح

٣-ابتعاد عن اصدقاء السوء بالتقرّب منه كصديق

۴-اعطاء حريه اختيار الأصدقاء لنفسه

۵-بشرط مراقبه الوالدين فى كل لحظه له

۶-مناقشه و تعديل و تبين اساليب المناقشه الصحيحه للطفل

۷-اعطاء فرصه التدخل للطفل عند المناقشه

۸-ابتعادهُ عن العقاب و اسلوب الوعيد و التخويف

حتى لا يعش الطفل بداومه من التعذيب و التهديد ، تزداد معها حدّه الكذب و لجوء الطفل لهذه الأساليب الغير الأخلاقيه.

الأم والطفل مسيرة حياة

هناک أمهات رائعات من حيث التكوين و الاستعداد ، لكن الأمومه تتحول لديهن الى الأبناء، ويثمر تشوهات نفسيه لدى طرفى هذه العلاقه المقدسه، فى ارتباک تقدير دورالأمومه، سواء بالمبالغه أو الانتقاص.

تشكل علاقه الأم بطفلها دعامه اوليه جوهريه لبناء شخصيه الانسان النامى و لاستتباب صحه الراشد الذهنيه التى تتبنى، تدريجياً، طوال السنين التى يجتازها منذ الولاده وصولا الى سن الرشد .

و الحقيقه تقال، نجد الأم عند كل منعطف من منعطفات الحياه البشريه ، فهى التى تحمل الطفل فى احشائها خلال تسعه أشهر وتتحول حياتها، بشكل أو بآخر ، ممايجعلها تتقبل العديد من المهمات التى كانت تثير تفززها كفتاه كما أنها تتعرض لتحولات متعدده ، بدءاً بمظهرها الخارجى وصولاً الى شتى الأحاسيس التى تتغلغل فى داخلها تجاه الجنين الذى يتحرک فى أحشائها و يحول اهتمامها من الخارج الى الداخل أى الى ذالک الشخص الذى تحتضنه فى رحمها فتمتلئ شعور بالغبطه والفرح.

والولاده تشكل فاصله حماسه فى مصير العلاقه البشريه القائمه بين الاثنين(الأم و الطفل):فالطفل يحتاج، بعد تركه عالم الرحم الدافى،و المغذى و المطمئن حيث كان يحيا طفيليه تكافليه تامه،لمناخ ينبغى أن يكون قدر الامكان مماثلاً لذلک الجو الذى تركه (جو الرحم). و من أفضل من الأم يؤمن له هذا المناخ؟أليست هى الشخص الأقرب له والذى يعرفه المولود الجديد و يرتاح لملامساته و اهتماماته به كشخص؟

والاهتماماتالأمويه هذه (تغذيه، تغيير،هدهده،حمام،) تشكل وسائل اتصال تعمق معرفه الاثنين أحدهما بلآخر و ذلک عن طريق تعبير الرضيع عن مشاعره المتنوعه لكن بشكل فطرى أى عبرسلوكات ظاهريه لا يدرک معناها سوى الأم المرافقه لنموه، منذ و لادته.

(الحيويه والانفتاح)

اننانشدد على أهميه تعرّف الأم على طفلهافى تعزيز ثقتها بنفسها، مما يدفعهاالتقديم أفضل ما عندها،وتعرفها هذا ينطلق اصلاً،من داخلها أى من احساسها بأن ماتقوم به ينجم تلقائياًعن داخلها.

ونشدد،ايضاً على أهميه مساعدت الأب لها لتتمكن من التفرق للطفل الذى يكون ارتباطه بأمه،خلال هذه الفترى الأولى من حياته، بمنتهى الأهميه،ومن الضرورى ألاتهتم بسواه. هذا الى جانب احساسها بالسعاده والارتياح لدعم الأب لها فينعكس هذان الشعوران،وبشكل مباشر،على ارتباطها برضيعها.

لكن تجدر الاشاره الى أن نمو الرضيع لا يرتبط بها وحدها،رغم أهميه دورها الى جانبه،بل ينطلق اساساً من طاقته الذاتيه أى من((مبدأ الحيويه والانفتاح))المسير لنمو كل طفل، المترسخ فى داخله والدافع له للانفتاح على الحياه وعلى العالم الخارجى.وقد سمى هذه المبدأ((الانطلاق الفطرى نحو الحياه))وهو طاقه كامنه يولد الكائن البشرى مزوداً بها،لا تخلقها الأم أو الوسط بل تقدم الأم المناخ الملائم لبلورتها.

يحمل الطفل،اذن،برعم الحياه والنمو فى أعمق أعماقها،وهذا البرعم يتوق للتفتّح عبر تبلور مختلف الاستعدادات الكامنه بالقوّه داخل كل كائن بشرى،يصعب بالتالى،اطفاء شعله التفتّح هذه عند الطفل، بل على العكس،يكفى أن تمتلک الأم الحد الأدنى من الوعى لمميّزات نموّه (لحاجاته وحقوقه كرضيع ثم كطفل و..)لتقدم له المناخ الملائم لنموّه وتطوّره السوائيين اذ يكفى أن تتمتّع بأشكال العنايه التى تقدّمها له لتؤمن هذا المناخ.

بتعبير أوضح نقول:هناک أمور عده خاصه بالنمو وتخرج اطار مسئوليه الأم التى عليها ألا تقلق تجاه أى اضطراب يمكن أن يصيب طفلها وتعتبر نفسها مسئوله عن حدوثه اذ من شأن قلقها هذا اثاره مشاعر الذنب عندها ومن ثّم تحويل حبها ومعرفتها الطبيعيين (أى الفطريين)وتشويه مسارهما، نشدّد على ذلک لأن عديد من الأمّهات اللواتى طلبن مساعدتنا كنّ يعانين من مشاعر مماثله شوّهت دورهنّ الى جانب أطفالهن وقد أدّى تعرفهن على حدود مسئولياتهن لاعاده مسيره العلاقه بينهن وبين أطفالهن لسيرها الطبيعى.

لا نقصد،طبعاً اختصار نشوء الاضطرابات النفسيه بذلک فحسب،بل المقصود لفت الانتباه لأهميته القصوى كعامل جوهرى يمهد الطريق ويؤمن الأرض الخصبه للوقوع فريسه سهله،فيما بعد،لغزو الاضطرابات النفسيه شخصيه الفرد الذى لم تتكوّن عنده-كرضيع-العلاقه الموضوعيّه بشكل سليم.هذا،وتمكن أهميه الرضاعه، أيضاً،فى كونها تسهّل عمليات الاخراج(التعويد على النظافه) والهضم والفطام و..وكلّهافى غايه الأهميه فى بناء الشخصيه المتكامله الأبعاد.

فالتعويد على النظافه -فضلا عن كونه أحد مقومات دور الأم ووظيفتها الى جانب الطفل-يشكّل أحدعناصر التكيّف الاجتماعى المميّز للانسان السوى شرط ألاّ يتم قبل أن يتقبّل الطفل العالم الخارجى، وان بشكل بدائى.

ثم ان عمليه التعويد على النظافه ترتبط ارتباطاً وثيقاً بعمليه الهضم التى تتم، فى البدايه ،بشكل آلى لكنها سرعان ما تصبح رمزيّه اذ يحس الطفل بأهميه أوساخه بالنسبه للمحيط(للأم بوجه خاص)فيتخذ من هذه الأوساخ (بشكل لاواعى طبعاً)وسيله تعبير عن رضاه تجاه الأم فيكافئها بقبول تلبيه رغبتها فى اخراج هذه الأوساخ بالنونيّه أو،على العكس،عن انزعاجه منها فيرفض تلبيه رغبتها هذه.

(أكبرمن مجرد تغذيه)

على كل حال،يشكّل ادراک الأم لمقومات دورها الى جانب الرضيع عاملاً حاسماً فى تطوير سياقات النضج عنده:فهو ليس آله بل شخص يتمتّع بلحياه داخليه فى غايه الغنى،انه أكثر من جسد وانعكاسات لهذا الجسد، انه روح وجسد يحتاج الى تغذيه كلّ منهما وللاهتمام بهما من الناحيتين:الماديه والمعنويه (النفسيه والعاطفيه بالدرجه الأولى)يموت الطفل أو،على الأقل، يتعرض للاضطراب: هذاما أكدته الوقائع الحياتيه بلاضافه لتلک التى قدمتها حياه الأطفال داخل المؤسسات الاجتماعيه (فى الأشهرالأولى من حياه الرضيع على وجه الخصوص) حيث أمكن التحدث عن اضطراب خاص بهؤلاء(داء المؤسسات ذى المميّزات خاصه كجمود التعبير،بكاء اليأس الملاحظ خصوصاً عند هؤلاء الأطفال والمعبّر بحد ذاته عن احساس الرضيع بالتفكک والتجزؤ الناجمين عن احساسه بفقدان الأم الأصليه أو،على الأقل،بديلتها..)

(تنميه الطاقات الكامنه)

تجدر الاشاره هنا لواقع حياتى فى غايه الأهميه ممن حيث تأمين المناخ الملائم او اللازم للنمو والتطوّر الطبيعين عند الكائن النامى ونعنى به:واقع التغذيه من الثدى مع ما يتم التنويه اليه بالنسبه لوجوب أن تعتمده الأم بدلا من اعتماد التغذيه بالرضاعه، الأمر الذى يعزّز عند بعض الأمهات الاحساس بالتقصير تجاه أطفالهن و يغذى، بالتالى،الشعور بالذنب عندهن، كما يؤثّر سلبا على العلاقه التى يقمنها معه. هنا نتوجه اليهن بقولنا:من الأفضل تغذيه الطفل من الثدى نظراً لما لذلک من فوائد جلّى أكدتها الوقائع ونتائج البحوث(لن نتوقّف عندها اذ يطول بنا المجال)ان كان باستطاعه الأم فعل ذلک،لكن،فى حال تعذر عليها تأمين ذلک لأسباب قاهره(تخرج عن ارادتها)فان ذلک لا يعنى أنّها عاجزه عن توفير مناخ التغذيه الملائم لنموّه السليم. فلقدتبيّن، فى ضوء نتائج العديد من الدراسات المحققه فى هذا المضمار، أن لكيفيه تقديم الثدى(أوالرضاعه) أهميه مماثله،ان لم تتجاوزه: و بالفعل،ان لم تتفرّغ الأم للطفل الذى يمص الثدى فتناغيه وتداعبه وتوجّه اليه شتّى الرسائل الداله(من الابتسام له والنظر اليه ومداعبته و..)،وهذا ما يمكن تأمينه ايضاً بفضل اعطائه الرضاعه، لن تؤدى عمليه التغذيه مهامها المتنوعه،فللابتسامه ومختلف الأنشطه المتبادله بين الرضيع و أمه، خلال عمليّه مص الثدى،أهميّه قصوى فى تفعيل طاقات الطفل الكامنه (والتى يولد مزوّدا بها منذ الولاده)و تنميتها،وقد جسّ العالم النفساوى((بياجيه))ذلک عبر الصوره التاليه: تبتسم الأم للرضيع فيرد الابتسامه التى تفرح قلب الأم فتبتسم من جديد، ويتوقف الرضيع غالباً عن المص ليداعب بيديه وجه الأم الحانى عليه والمبتسم له،وهكذا دواليک. وهذه الرسائل المتبادله بين الرضيع وأمه تبدو بمنزله العالم الأساسى المسئول عن اكتساب عمليّه الرضاعه الأهميه المذكوره أعلاه.

هذا،وتنطلق مقومات الأمومه، أصلاً،من حدث الأم التى تعرف، بالفطره، الكثير كى تكون على مستوى ما يتوقعه منها:يصح معها،فى هذا المضمار،ما يقال عن المربى الحقيقى بشكل عام بأنه يعلم ويتعلم فى الوقت نفسه.

أما أحد أول وأهم مقومات دورها الى جانب الطفل فيمكن فى الحب، وهوأحد ركائز الطمأنينه الثالث:الحب والثبات والتقبّل،الضروريه لنمو الطفل العاطفى والنفسى بخاصه وأن كل علاقات هذا الطفل تتمحور حوله: علاقاته بالأم بادى ذى بدء ،علاقاته بالأب ثم بباقى أفراد الأسره ومن ثم ،علاقاته بالمجتمع الأكبر.لكن،ينبغى أن يكون هذا الحب مطعماً بالسلطه.

و((حب الأم))يعنى العطف و الحنان والتفهّم العفوى (الحدسى) الذى يشعر الطفل بأنه مقبول لذاته لا كما يشاؤه الآخرون، وهذا الحب ليس غايه فى حدذاته بل وسيله تحدّد،من خلالها، حياه الطفل الانفعاليه المستقبليه اذ يدوم الى ما لا نهايه فى نفسانيّه الراشد:وفى الحقيقه،شكّل واقع احساس الطفل بانعدام تقبّل الأهل له لذاته أحد أهم العوامل المثيره لحدوث مختلف الاضطرابات النفسيه عنده (هذاما كشفت عنه نتائج بحوثنا الميدانيه بالاضافه لممارستنا العلاجيّه).

خلاصه القول،تمكن فى التأكيد على دور الأم الحاسم فى تربيه الأولاد و اعدادهم لأن يكونوا ما هيأتهم استعداداتهم وطاقاتهم الشخصيه لأن يكون عليه،أى راشدين يتمتعون بشخصيات مستقله وقادره على المساهمه بشكل فعّال فى بناء مجتمعهم والسير به فى ركاب التقدم. والأسره المكونه اصلاً بفضل تعاضد الأب والأم للقيام بأدوارهما و وظائفهما (المتنوعه لكن المتكامله) هى المرجع الأساسى(النفسى والعاطفى والاجتماعى والعقلى والخلقى والتكوينى والمادى)الذى تتبلور شخصيّه الأنسان النامى ضمن اطاره وذلک بفضل التبادلات العلائقيه متنوعه الأطر والقائمه بينهما (بين الطفل وأسرته)،فهى المنظمه و المحدده لمجموع تصرّفاته وادراكاته و قدراته بحيث تستثير الامكانات والطاقات التى يولد مزوّداً بها فتدفعها فى طريق التطوّر السليم.

المصدر:مجله العربى،عدد ٥٢٠

عاشوراء ، اصلاح طلبی ونقد حکومت

انی لم اخرج اشرآو لابطراو لاظالماًو لامفرا انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ولأمربالمعروف وانهی عن المنکر

محمد مراد

کلماتی ساده وپر معناکه براساس آنها بزرگترین وبا ارزش ترین قیام تاریخ اسلام وبشریت شکل گرفت. کلماتی که بیانگر فلسفه انقلابی می باشند که علاوه بر معنای وسیع سیاسی واجتماعی اش از عظمت روح انسانی سخن به میان می آورند که پاکی وصداقت راوارد عرصه تغییر واصلاح می نماید وبرای اولین بار قیام ومقاومت را با عشق وایثار معنا می کند وفرهنگ از خود گذشتگی را اینچنین تفسیر می کند که برای بقای روح بزرگ انسانیت می بایست بزرگترین جانهای انسانی را فدانمود واین الگویی است برای تمامی اصلاح طلبان دوران.

اما افسوس که چنین انقلاب بزرگی وپس از گذشت هزار وچهارصدسال از وقوع آن آنگونه که شایسته است مورد توجه واقع نشده وتنها با سطحی نگری مبتنی برعادات ورسوم ودربعضی موارد هماهنگ با مصالح شخصی یا گروهی از قبیل مشروعیت بخشی بدان نگریسته می شود که این امور دربسیاری موارد ودر طول تاریخ به تشویه چهره پاک چنان حرکتی منجر شده است. در کلمات اولیه این نوشتار که امام حسین (ع) در آنها هدف از قیام خودرا تبیین می کند اصلاح وامر به معروف ونهی از منکر از جایگاه ویژه ایی بر خوردار هستند وحسین(ع) دلیل قیام خودراتنهااین موضوع می داند که وظیفه بروی مترتب شده تا به این امرمهم واساسی درزندگی که توسط دین مبین اسلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است بپردازد. دربررسی موضوع امربه معروف ونهی از منکر کتابها،مقالات ومباحث زیادی مطرح شده وحتی سازمانهایی جهت این امردربرخی کشورهای اسلامی تشکیل شده اندتابه این مهم بپردازند. اما دربسیاری ازمواردبه این موضوع به درستی توجه نشده ویابه ساده نگری تفسیروتوضیح داده می شود. بصورتی که پرداختن به این امر رافقط به معنی دعوت مردم به بسیاری ازاموراز قبیل رعایت حجاب،نمازخواندن،عدم روزه خواری وغیره درنظر می گیرند وبه معنای مهم واساسی آن که پایه واساس انقلاب حسینی قرار گرفته است کمتر توجه می شود. ازطرف دیگر درقرآن کریم نیز به موضوع امربه معروف ونهی از منکر دربیشتر ازیکجاپرداخته شده ودر آیه ۱۱۰ از سوره آل عمران اهمیت این موضوع به وضوح دیده می شود.

کنتم خیرَ امه أُخرجت للناس تأمرون بالمعروف وًتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله.

دراین آیه دلایل ارزش وبرتری امت اسلامی درمیان تمامی بشریت رابه ترتیب درسه عامل امربه معروف ،نهی ازمنکر وایمان به خدا بیان می کند. ازآنجائیکه ترتیب نگارش قرآن ونظم موجود درآن تابع فلسفه خاصی است نمی توان اولویت امربه معروف ونهی از منکر درآیه فوق رابی اهمیت دانست یا به امر تصادف سپردبلکه ناشی از اهمیتی است که این امور مهم درزمینه ساخت جامعه انسانی وپیشرفت آن دارندوموضوع ارزش واهمیّت این اموربا قرار دادن این آیه درکنارسخنان امام حسین (ع) بوضوح مشخص می شود. بدون شک قیامی مهم وتاریخی همانند قیام عاشورا نمی تواند جهت تغییر پاره ای عادات شخصی درمیان مردم صورت بگیرد بلکه موضوع فراتر از چنین مسائلی است که با دقت به مفاهیم یادشده می توان حداقل چنین استنباط نمودکه: اولاً امر به معروف ونهی از منکر مسولیتی عمومی بطوریکه تمامی افراد جامعه موظفند وحق دارند که با اعمال آن گامی در جهت اصلاح وپیشرفت جامعه خود بردارندواین عامل که امروزه تحت عنوان نظارت مردمی شناخته شده است .همان است که بعنوان دلیل ارزش جامعه اسلامی در میان جوامع دیگر از آن یاد می شود. ثانیاً(باتوجه به سخنان امام حسین) این وظیفه و مسؤلیت عمومی مربوط به تمامی زمینه های اجتماعی وسیاسی بخصوص حکومت است که می بایست توسط افراد جامعه مورد نظارت ونقدوبررسی قرار گیرد زیرا دراینصورت است که قیامی به وسعت قیام کربلاء قابل توجیه خواهد بود. واین دلیل اهمیت وتأثیری است که حکومت در اصلاح وپیشرفت جامعه داردکه برای جلوگیری از هر گونه انحراف درآن عموم مردم به خصوص نخبگان موظفند به جریان امورتوجه داشته عملکرد های حکومت رامورد نقد وبررسی قرار دهند که این مهمترین عامل در پیشرفت وتوسعه یک جامعه انسانی به حساب می آید. براین اساس وجهت انجام این مهم توسط مردم خصوصاً در عصر حاضر حکومت موظف است راههایی جهت بیان این نقد هاورسیدن صدای مردم به مسؤلین حکومتی یعنی انجام مسؤلیت امربه معروف ونهی از منکر ایجاد کندکه این امر به اصل آزادی بیان ولزوم نقد پذیری منتهی می شود.

دراین صورت است که جامعه روبه رشد وتکامل می گذاردوبه عنوان بهترین جامعه انسانی قلمداد می شود. اما اگراین حق انسانی یعنی نظارت مردمی(امربه معروف ونهی از منکر) ازافراد جامعه گرفته شود واستبدادوتک نظری درجامعه با توحیه هایی از قبیل خلافت اسلامی (یزیدبن معاویه) حاکم شوداین جامعه دچار ضعف وپسروی شده و بی عدالتی وظلم درآن بیداد خواهد کردکه در این وضعیت افرادی همچون امام حسین(ع) جهت احقاق حق و جلوگیری از چنین وضعی به قیام می پردازدوجان ومال خودرا دراین راه فدا می کند تا حتی اگرنتواندبه تغییر واصلاح ظاهر امر بپردازد حداقل فرهنگ اصلاح طلبی رابه عنوان یک وظیفه درمیان جامعه رایج کندوبفهماند که جهت احقاق حق وجلوگیری از بی عدالتی وحصول حقوق انسانی خود می بایست ازهمه چیز گذشت حتی اگرآن چیز جان انسان باشد.ودیدیم که حسین کشته شداما نتوانست حداقل آن قداست ساختگی ودروغین خلیفه راپایمال کندونقطه شروعی باشدبرای حرکتهای دیگر.

پس می توان نتیجه گرفت که امر به معروف ونهی از منکر به عنوان مترقی ترین اصل در پیشرفت جامعه اسلامی به حساب می آید وهر فردی موظف است که به این عمل پرداخته یا به عنوان حقی از حقوق انسانی خود ازآن استفاده کند ودوران صدر اسلام بخصوص دوره پیامبری بهترین نمونه چنین موضوعی است که مسلمانان به راحتی وبدون هیچ دغدغه ایی سؤالاتی رامتوجه پیامبر می کردند ودربسیاری از موارد نسبت به ایشان اعتراض می نمودند که با آغوش باز از آنها استقبال میشد. این موضوع نیز در جوامع امروزی با نامهایی از قبیل نظارت ومشارکت مردمی وآزادی بیان ونقد ونقدپذیری که درانتخابات آزاد .آزادی رسانه هاومطبوعات متجلی میشود مورد توجه قرار گرفته وبه عنوان مترقی ترین اصول جامعه مدنی که پیشرفت این جوامع منتهی شده به آن نگاه می شود. اما در حکومتهای استبدادی تک فردی یا تک حزبی که چنین اصولی رعایت نمی شوند وهمیشه حق آزادی بیان ومشارکت مردم به سود فردیا حزب حاکم مصادره می شود مطالبات وخواسته های مردم یا منجر به شورش مردمی می شوند یا بسبب یأس ،یاناامیدی وبی توجهی مردم نسبت به آنجه اتفاق می افتد می گردند که بهترین نمونه های این جریانات را می توان در مورد اول انقلابهای مردمی از قبیل انقلاب اسلامی ایران ودرجات دوم وضعیت اخیر مردم عراق دانست.

درنهایت می توان بیان کرد که امر به معروف ونهی از منکر به معنای نظارت عمومی ومردمی متوجه تمامی افراد جامعه ، از رأس هرم گرفته تا قاعده آن، وهیچ کس در برابر آن مصونیت ندارد واین بهترین درسی است که با نگاه متجدانه به قیام عاشورامیتوان به آن رسید.

کشتی اخلاق پزشکی دربستر کمِ عمق اخلاق اجتماعی

دکتر حسین کاملی

این دو نظر مکمل یکدیگررابسیار شنیده ایم که قانون نمی تواند در تضاد با اخلاق باشد وقانون نمی تواند یکسو بر پایه اخلاق بنا شود. برهان اول این است که چناچه قانون به اخلاق رایج بی اعتنا باشد ضمانت اجرایی نداردزیرا پیشاپیش عذری موجه برای قانون شکنان فراهم است تا از اجری آن سر پیچی کنند. در وجه دوم در حالی که اخلاق مدام دگرکون می شود قانونی که محدود به اخلاق باشد ناظر به شرایط پیشین خواهد بود نه شرایط آتی زیرا قانونگذار به عنوان انسان محدود به مکان وزمان شاید بتواند برخی مشکلات آینده را پیش بینی کند اما قادر نیست طرز فکری را که بعدها رایج خواهد شد پیشایش در بندهای قانون بگنجاند اما نکته قابل توجه این است که قانون به ناچار پشت مرزاخلاق متوقف می شود وبا وضع واجرا شدن قانونهای جدید این مرز مدام جابجا می شود.

اما درزمینه پزشکی ،اخلاق می تواند تداعی کننده معیارهایی است که همه جوامع بشری یکسان رواج دارد البته باید توجه داشت که اخلاق پزشکی غیر از اخلاق پزشکان است زیرا چنانچه پزشکی در هنگام رانندگی از چراغ قرمز بگذرد وتصادف کند همانند سایر ین، موضوع با پرداخت جریمه فیصله می یابد . اما در صورت ارتکاب خطا در عرصه پزشکی این عمل دیگر با پرداخت یک جریمه قابل جبران نخواهد بود وممکن است جامعه بشریت را با تهدید مواجه کند مثل همان عمل غیر اخلاق موسوم به شبیه سازی در عرصه پزشکی که سبب شده است به انسان به عنوان مجموعه ای از قطعات یدکی مانند یک ماشین نگاه شود ولذا همانند یک ماشین ، پزشکان فوق معتقدند که بایستی مدل چنین ماشینی را سال به سال جدید تر کرد تا قطعات یدکی آن.دربازار جهانی به قیمت گرانتر بفروش برسد. وبدین ترتیب یک انسان کامل در حیطه اخلاق وروی کاغذ ممکن است بی نهایت ارزش داردولی در بازار دادوستد قیمت قطعات بسته بندی شده اش پشت در اتاق عمل در بیمارستانهای جوامع مرفه به عددی هشت رقمی می رسدکه معادل بهای یک هواپیمای اریبرباس می باشد.

واز همین روکشتی اخلاق صرفه ای در بستر کم عمق اخلاق اجتماعی به تخته سنگهای تیز بر می خورد بعبارت دیگر اخلاق اجتماعی به فکر های ترقیخواه مجال تحقق نمی دهد،ودر کشورهای مختلف واز جمله کشور ایران هر تصمیمی در حیطه بهداشت به سد بدگمانی مواجه می شود که فکر تازه چیزی جز زد وبندهای اداری وناشی از رقابتهای سیاسی نیست لذا می توان پش بینی کرد که تا اوضاع بدین گونه پیش رود نمی توان در آینده نزدیک انتظار پالایش اخلاق پزشکی داشت.

هواپیما ربایان

Tim vicaryr

قسمت دوم

ترجمه بااندکی تلخیص واضافه:توفیق ربیعی

کارل نگاهی به روزنامه اش کرد وبه مطالعه آن پرداخت وقتی
هارالد بیدار شد کارل صفحه ای از روزنامه را به اونشان داد
وگفت:
-ببین هارالد ، این عکس خودت
کارل عکسی رابه محافظش نشان داد
.کارل ایستاده بود.
مردی کوتاه قد با موهای خاکستری وکت وشلواری مشکی،در
قسمت چپش هارالد قرار داشت مردی با قامتی بلند وقوی
هیکل همانند ورزشکاران .
کارل گفت:
-عکس من وشماست بیرون از سفارتخانه مادوباره-
خبرساز روزنامه ها شدیم .. می تونی این عکس رابه پسرانت
نشان دهی
کارل مکثی کردودوباره ادامه داد:
-تومرد مشهوری شدی!..
-هارالد خندیدوگفت:
-قربان .. شمامرد مشهوری هستید.. نه من !.. بنده تنها
کارم حفاظت ازشخص شماست .. این عکس راهم به خاطر شمادر
روزنامه چاپ کردن..
کارل لبخندی زدوادامه داد:
شاید..امافرزندانت فکرمی کنند که تو مرد معروفی هستی..
من مطمئنم .. این عکس ر وبگیر وبه آنها نشان بده
هارالد روزنامه رااز کارال گرفت آنرا درجیب کتش گذاشت
وگفت:
-فکرمی کنم به یک فنجان قهوه نیاز دارم
هارالد بلافاصله مهماندارراصداکرداماإینباردخترجوان
اعتنائی نکردهارالدباتعجب نگاهش می کردکارال پرسید:
-موضوع چیه؟
هارالدگفت:
-مهماندار روببینداره بااون دومردصحبت می کنه..
کارل سرش رابالاگرفت ونگاهی به مهماندار انداخت همه..
مشکوک به نظر می رسیدند ناگهان یکی از آن دومرد که مسن تر
از دیگری به نظر می رسید کیفی را برداشت وبه سمت اتاق خلبان
رفت دیگرمردجوان با مهماندار نیز به دنبالش رفتند.
کارل گفت:
-رفتارشون خیلی عجیبه ..می خوان چکارکنن!..
هارالدزیر کانه اوضاع رازیر نظرگرفته بودتاچند دقیقه
اوضاع کاملاً آرام بود.. ناگهان صدای زنگی ازاتاق خلبان به
صدادرآمد ابتداصدای مشاجره ای شنیده شدسپس خلبان
صحبت کرد:
خانمها وآقایان .. کابین خلبان داره با باشما صحبت می کنه،
لطفاً آرامشتون روحفظ کنید.. مسیرمون تغیرپیداکردهدر
فرودگاه دیگری خواهیم نشست..خیلی آرام روی صندلیهای..
خودتون بنشینید..متشکرم..
بعداز آن مهماندار از کابین خلبان بیرون آمد اسلحه ای خودکار
دردست داشت ودرقسمت جلوی هواپیما روبه مسافرین ایستادو
مضطربانه همه رازیر نظر گرفت همه مسافران مبهوت درجای
خودنشسته بودندگوئی باورآنچه که درجریان بودبرایشان سخت
ودلگیر بوددراین هنگام یک نفر از مسافران که ازسر ووضعش معلوم بودکه
اهل کشور هنداست درحالیکه آثار ترس درلحن وگفتارش
کاملاً نمایان بوددستش رابالا بردوبه انگلیسی گفت:
-بب..ببخشید دخترخانم.. د دستشویی دارم..
مهماندارباںگاهی توأم باخشَم گفت:
-هیچ کس ازجاش تکون نخوره تاپایان
مأموریتمون همه ساکت سر جاشون می نشیننتوهم
مهاراجه!اگر یکباردیگه دستت رو بالا بردی مغزت رو
داغون می کنم..
کارل به آرامی زیر لب به هارالدگفت:
از قرار معلوم یک هواپیما دزدیه
هارالد در حالیکه هنوز نگاههایش به دختر جوان بودبه آرامی
گفت:
-دراین شکی نیست..اما!!
کارال پرسید:
-اماچی هارالد؟
هارالدادامه داد:
دعاکنیدشمارانشناسنددراین صورت
وضعیت کاملاً پیچیده خواهد شدوبه نفع آنهاپیش خواهد رفت

ادامه دارد

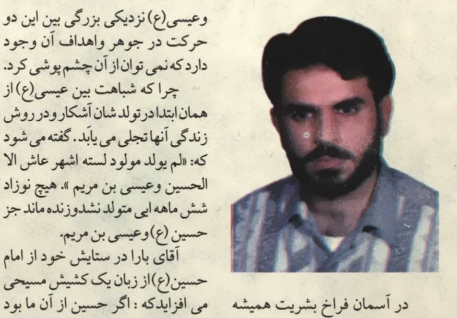


هفته نامه رای ملت
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حسن هاشمیان
سردبیر: عادل حیدری
مدیر اجرایی: محسن ساکی
تنظیم صفحه: احسان سنجری
توزیع سراسر کشور
آدرس: اهواز - ابتدای کمپلو - نبش خیابان شهید رجبی (دژبان)
ساختمان سجاد - طبقه دوم واحد ۴ - تلفکس: ۳۷۸۶۸۰۰-۰۶۱۱
صندوق پستی: ۱۵۵۰-۶۱۴۳۵
شماره حساب: ۷۷۸۷۰ بانک ملی شعبه شریعتی اهواز
بنام عادل حیدری

یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۸۲ - ۱۵ محرم ۱۴۲۵ - سال سوم - شماره ۳۹ - ۱۰۰۰ریال

امام حسین(ع) در تفکر مسیحیّت

مهندس خالد لویمی



در آسمان فراخ بشریت همیشه ستارگانی هستند که با تشعشع نور الهی خود آنرا درخشان وپرفیض می سازند. از جمله این ستارگان که نور الهی را بر روی کره خاکی تا با نیدند امام حسین(ع) بود که با ایثار وفداکاری خود درسی از قیام وباطل ستیزی ومبارزه با ظلم را به ما آموخت. آقای انطون بارا بعنوان یک نویسنده وادیب مسیحی عرب وبدنبال تألیف کتابی توسط دیگر نویسنده مسیحی عرب یعنی جورج جرداق در مورد امام علی(ع) وفضایل ایشان، کتابی تحت عنوان «الحسین فی الفکر المسیحی» را به رشته تحریر در آورده است. اودراین کتاب از امام حسین(ع) بعنوان میراث بشریت وشهید انسانیت نام بردوامام رانجات دهنده مکتب محمدی (ص) می داند ودر مورد شهادت ایشان چنین می گوید: هرگز تاریخ شبیهی برای شهادت امام حسین (ع) در خود جای نداده است. وحضرت را نمودی از ایستادگی وپا فشاری بر عقیده وایمان می داند. لذا حب اورا بعنوان یک مرد انقلابی بر تمام بشریت واجب می بیند. همانطور که حب او بعنوان یک شهید را جز یی از وجدان بیدار انسانیت می انگارد. آقای بارامی گوید: «خاموشی او برافزار سرزمین کربلا اولین مرحله از روشنایی وافروزش ابدی اوست، همانند زندگی جاودانه پس از مرگ».

قیامی که امام حسین آنرا در اعماق سینه های مؤمن ووجدانهای آزاد انسانی منفجر کرد همان داستان آزادی وآزادگی کشته شده با چاقوی ظلم وستم وبیداگری است. چون در آئین مسیحیت اعتقاد براین است که حضرت عیسی (ع) به شهادت رسیده است.

آقای انطون باراشهادت امام حسین(ع) وحضرت مسیح (ع) را به مقایسه می کشاند.

در صورتیکه ما بعنوان مسلمان وبر طبق آیه ۱۵۸ سوره نساء معتقدیم که: «بَل رفعهُ الله الیه وکان الله عزیزاً حکیماً» وحضرت مسیح (ع) به شهادت نرسیده بلکه در جایگاهی رفیع نزد ملیکی مقتدر حی وحاضر است. بنابراین لازم دانستم که توجه خوانندگان محترم را به این نکته معطوف نمایم.

آقای انطون بارابعنوان ک متفکر مسیحی می گویدکه: «علیرغم اقرار به وجود تفاوتهای آکار در اسباب وکیفیت حرکت استشهادی امام حسین(ع) وعیسی(ع) نزدیکی بزرگی بین این دو حرکت در جوهر واهداف آن وجود دارد که نمی توان از آن چشم پوشی کرد.

چرا که شباهت بین عیسی(ع) از همان ابتدا در تولد شان آشکار ودر روش زندگی آنها تجلی می یابَد. گفته می شود که: «لم یولد مولود لسته اشهر عاش الا الحسین وعیسی بن مریم». هیچ نوزاد شش ماهه ایی متولد نشدوزنده ماند جز حسین (ع) وعیسی بن مریم.

آقای بارا در ستایش خود از امام حسین(ع) از زبان یک کشیش مسیحی می افزایدکه: اگر حسین از آن ما بود برای او در هر شهری بیرقی بر می افراشتیم ودر هر روستایی برای او منبری وضع می نمودیم وبه اسم حسین مردم را به مسیحیت دعوت می کردیم. وادامه می دهد که حسین(ع) ارکان اساسی مکتب مسیحیت یعنی شهادت وفداکاری را به بهترین صورت در شهادت خویش مجسم نمود.

شهادتی که هیچکس جز مبشرین به ادیان الهی وحامیان آن از انحراف اقدام به انجام آن نمی نمایندوامام حسین یکی از آنها بود.

از دیگر شباهتهای امام حسین وحضرت مسیح، توانایی بالقوه وبالفعل این دو بزرگوار در فن خطابه وسخنوری واستفاده از الفاظ ومعانی است که یکی از مشخصه ها وملکه های خدادای آنها محسوب می شود. شباهت دیگر آنها در مظلومیت این دو بزرگمرد نمایان می گردد و هر دو قبل از شهادتشان دچار انواع شکنجه واهانت شدند. به حضرت مسیح(ع) توهین شد. پیشاپیش به خار وخاشاک مالیده شد با چاقو ضربات متعدد به پیکر شریفشان وارد ساختند ودر نهایت حکم به قتل ایشان صادر کرده اورا کشتند «طبق نظر اهل مسیحیت» وشبیه همین مسائل که همه ما به آن واقفیم برای امام حسین(ع) بوجود آمد. همچنین بعضی از یارانشان آنها را تنها گذاشتند، همانطور که پطرس ودیگر یاران حضرت مسیح اورا تنها گذاشتند، امام حسین هم یارانی که اورا از مدینه به کوفه دعوت کرده بودند وسط راه دست از حمایت ایشان برداشتند. هر دو بعد از شهادتشان لباسهایشان بی سربازان دشمن تقسیم شد.

حضرت عیسی(ع) در حال تشنگی به شهادت رسیید ودر حالیکه آخرین لحظات زندگی خویش را سپری می کرد گفت: «أنا عطشان» من تشنه هستم، اما کسی به او آب ندا د تکه ابری (اسفیض) آوردند وآنرا آغشته به سرکه کرده ونزدیک دهان ایشان نهادند در حالیکه اولین قطره سرکه وارد دهانشان شد جان به جان آفرین تسلیم کردند. حضرت امام حسین(ع) هم در آخرین لحظات عمر شریف خود طلب آب می نمایندااما از دادن آب به او امتناع ورزیدند.

هنگامیکه یهود برای دستگیری حضرت مسیح(ع) آمدند ایشان به اجبار وسربازان همراه آنها گفتند: «أعلی لص خرجتم تحملون السیوف والعصی؟ کنت کل یوم بینکم فی الهیکل فلم تبسطوا أیدیکم الیّ، ولکن تلک ساعتکم وهذا سلطان الظلام.

وهمچنین گفته بودکه:

«ألم موسی الشریعه! ومامن أحد منکم یعمل بأحکام الشریعه

لماذا تریدون قتلی»

به او پاسخ دادندکه: «بک مسّ من الشیطان»

در مورد امام حسین (ع) هم مفهوم حادثه بهمین صورت بود هنگامیکه امام به دشمنان خود گفت: «أیها الناس انسبونی من أنا، ثم أرجعوا الی انفسکم وعاتبوا ها وأنظرواهل یحل لکم قتلی وانتهاک حرمتی»

پس شمر همانگونه که به مسیح گفته شد گفت: «هو یعید الله علی حرف ان کان یدری ما یقول»

امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه، کشته شدن خود را می دانست وام سلمه رااز این امر آگاه نمود وبه او گفت: انی اعلم الیوم الذی اقتل فیه والساعه التی اقتل فیها واعلم من یقتل من اهل بیتی. أصحابی، أتظنین أنک علمت مالم أعلم وهل من الموت بد؟ فان لم اذهب الیوم ذهبت غدا».

وهمینطور هم عیسی (ع) کشته شدن خود را پیش بینی می کرد وآنرا به شاگردان خود گوشزد کرده بود، وهنگامیکه یکی از یاران او با شمشیر به یکی از احیار که قصد دستگیری اورا داشتند حمله وگوش اورا قطع کرده بود به او گفت: «اغمد سیفک فمن یأخذ بالسیف یهلک، أو تظن انی لا استطیع أن أسال ربی فیمدّنی الساعه بأکثر من اثنی عشر فیلقاً من الملائکه ولکن کیف تتمّ آیات الکتب التی تقول ان هذا ما یجب أن یحدث..»

ودر ادامه حضرت مسیح (ع) این چنین با خداراز ونیاز کرد که: «یا رباه لتبتعد عنی هذه الکُاس ان کان یُستطاع، ولکن لا کما أنا أشاء، بل کما أنت تشاء»

هیچوقت پیامبر مسیحیت بر دور کردن قدح مرگ از او توسط خدا پافشاری نکرد بلکه می گفت: «لا کما أنا أشاء بل کما أنت تشاء» همانطور که حضرت مسیح(ع) به برادرش محمد بن خنیفه می گفت: «شاء الله أن یرانی قتیلاً» واین دو بزرگوار همه چیز را به مشیّت الهی واگزار کرده بودند والین از جمله شباهتهای آنها ست هم در جوهر وهم در لفظ ومعنی گفتار آنهاست.

امام حسین(ع) در میدان جهاد وهنگامیکه از اهل وعیال خود خداحافظی می کرد اینچنین گفت که: «استعداوا للبلاء وأعلموا أن الله حامیکم وحافظکم وسینجّیکم من شر الأعداء ویجعل عاقبه أمرکم الی خیر ویعذّب عدوکم بأنواع العذاب ویعوّمنکم عن هذه البلیه بأنواع النعم والکرامه فلا تشکوا ولا تقولوا بألسنتکم ماینقص من قدرکم»

وهمینگونه هم حضرت مسیح (ع) شاگردان خود را که رسالت مسیحیت را بر دوش خواهند گرفت به صبر دعوت نمود وگفت: «ستعانون الشّده فی العالم، فاصبروا لها لقد غلبت العالم» ودر جایی دیگر می فرماید «ستبکون وتنحبون، ستحزنون ولکن حزنکم سیتبدّل فرحا» واین شباهت دیگری است که طی آن هر دو نزدیکان خود را بعد از غم وناراحتی واندوه به سعادت وخوشحالی ونعمتی بزرگ از خداوند منان بشارت دادند.

چیزی که آقای بارا شدیداً به آن معتقد است اینکه پیامبر وشهیدی همچون پسر مریم(ع) لابد اینکه بر امر شهیدی که بعد از او خواهد آمد تا احقاق حق ونصرت مظلوم واسعاد بشریت عذاب دیده وآزار سازی آن از بردگی واسارت وعبودیت را ادامه دهد واقف بوده است. همانطور که او می فرماید:

«سیاتی من بعدی من لست اهلاً لأن أحل له سیر نعلیه»

بعد از من کسی خواهد آمد که من سزاورا آن نیستم که حتی بند کفش اورا باز کنم.

بدین جهت حضرت مسیح(ع) از آمدن حسین وقیام او آگاه بوده است وبه یاران خود می گفت:

«من به سمت کسی که مرا به پیامبری فرستاده می روم وبه شما می گویم که بهتر است که بروم چون اگر نرفتم آن کسی که مؤیّد از طرف خداست نخواهد آمد ولی اگر من رفتم اورا به طرف شما خواهم فرستاد» تفسیرهای گوناگونی برای این گفتار حضرت مسیح وجود دارد اماآقای بارابا آوردن چندین دلیل از انجیل آن مؤید را امام حسین (ع) می داند. پس آقای بارا این سؤال را مطرح می کند که: با چه مقیاسی ما ومؤمنین بعد از ما می توانیم با آن قیام امام حسین(ع) را بسنجیم؟؟ آیا با مقیاس تنها آن چیزی که به جامعه واسلام تقدیم کرده است یا چیز هایکه هنوز هم دارد تقدیم می کند. پس می افزاید: اگر قیام حسین را با این دو مقیاس بسنجیم خواهیم دید که این قیام عظیم ترین قیام وشهادت ایشان متمم تمام شهادتهای قبل از آن بوده است. چرا که قربانی این قیام پیرو جوان وطفل شیر خوار بوده که همه آنها در میدانی یگانه شاهد این کشتار فجیع بوده وبه نتایج آن راضی بودند. شهادت حسین به این صورت دراماتیک دردآور افزایشی برای علو مرتبه اودر نزد خداوند بزرگ می باشد وبدین ترتیب ایشان سید وسالار ومعلم شهداء شد. ودرهدف ثابت گردید که قیام امام حسین (ع) دفاعی از تمام رسالتهای آسمانی قبل از آن بوده مادامی که هدف رسالتهای تقدیم یک مثال زنده برای جاویدان ماندن آنها بوسیله شهادت است. امام (ع) آنچه را که پیامبران که طعم شهادت را بوسیله آتش زدن، کشتن وبه صلیب کشیدن شروع کرده بودند به اتمام رساند. آقای انطوان بارا از امام حسین چنین تجلیل می کند ومی گوید: اسلام «بدؤه محمدی وبقاؤه حسینی» وحسین را مردی می داند که زندگیش را نذر شهادت کرد، با قدرت به سمت ایثار وفداکاری برای عقیده حقه خود حرکت کرد ونفس واهل واصحاب خود را در این راه قربانی کرد. حسین شهیدی است که تعریف کامل وتفسیر واضحی برای معانی ایثار واز خود گذشتگی انبیاء وپیامبرانداد وتمام نوامیس ظلم وتحریف با قیام او از هم پاشید، همانند این شهید که هر مسیحی را به یا پیامبر ش می اندازد وهمانند این معلم قیام برای حق وعدالت سزاوار است که در وجدان هر انسان مسیحی قرار گیرد ومسیحیان حسین را شهید ی که مختص آنها باشد بدانند، همانند مسلمانان، بلکه حسین مختص همه انسانها از هر دین واز هر مذهب است. شاید از جمله بهترین مرثیه هائکه در مورد امام حسین(ع) سروده شده باشد همان سروده شاعر مسیحی (بولس سلامه) است که در یک اتاق تاریک ودربسته به نظم آن پرداخته بود وآن در حالیست که اشکهای او همراه کلماتش که روی کاغذ جاری می شد بر روی گونه هایش سرازیر می گشت.

وهنگامیکه از سّر گریه او سؤال جواب می داد که «حماسه کربلا حماسه ذاتی من بعنوان یک انسان است» او در منظومه خود چنین می گوید:

کسر السرُ طرفه اعیاد
بعد ما قرّح الجفون بکاء
لو أصاب الفرات رزءُ حسین
لا نطوی النهر کالرداء انطواء
ولغاضت شطآنه واستطار
الرمل فی خاطر الأثیر هباء.

ونیز احمد شوقی در قصیده «الحریه الحمواء» این ابیات را می آوردکه:

فی مهرجان الحقّ او یوم الدم
مُهج من الشهداء لم تتکلم
یبدوعلیها نورُ دمائها
کدَم الحسین علی هلال محرّم

در خاتمه این نکته را تذکر می شوم که هدف از این مقاله بررسی آراء ونظرات نصاری در مورد امام حسین (ع) است ونویسنده ملاحظاتی در مورد بعضی از آنها دارد ونقل آن بمثابه تأیید آن از طرف نویسنده نمی باشد.

آقای بارا در ستایش خود از امام حسین(ع) از زبان یک کشیش مسیحی می افزاید که: اگر حسین از آن ما بود برای او در هر شهری بیرقی بر می افراشتیم ودر هر روستایی برای او منبر ی وضع می نمودیم وبه اسم حسین مردم را به مسیحیت دعوت می کردیم

۱-یوحنا ۲۴/۱۹
۲-لوقا ۵۲/۲۳-۵۳-۵۴
۳-یوحنا ۱۹/۷
۴-یوحنا ۴۳/۸-۴۴-۴۶
۵-تاریخ طبری ۶ص ۲۴۳
۶-متی ۵۳/۲۶-۵۴-۵۵
۷-مرقس ۳۶/۱۴-۳۷
۸-جلاءالعیون للمجلسی
۹-یوحنا ۳۶/۱۶-۳۷
۱۰-یوحنا ۲۷/۱۰-۲۸
۱۱-یوحنا ۵/۱۶-۶-۷-۸

خالدلویمی